

و حضرت شاهنشاهی در حصارِ حضانتِ ایزدی تماشائی بدائعِ آفرینش بودند - نگاهبانِ خدیو هستی و پایهٔ توکلِ والا خاطر نشان آشنا و بیگانه شد *

و از سوانحِ اقبال بدست آمدنِ حاجی پور است - و اجمالِ این تفصیل آنکه روزِ آرک بیست و پنجمِ امرداد ماهِ الهی چاشنگاهِ بلند روشن شد که قلزمِ هیچا از جانبِ حاجی پور در موحضیز است - شهریارِ دورین بمورچلِ شاهم خان (که از انجا آن مصر نمایان بود) عنانِ تاب گشته در نصرتِ اولیای دولت توجّه اقلیم گشای فرمودند - اگر چه تردّد بهادرانِ جنگ جوی چنانچه باید تشخیص نمی یافت اما این قدر پیدا بود که سواطعِ سنانِ آتشبارِ معرکه انروز است و لوامعِ شمشیرِ صاعقه کردارِ مخالف سوز - و هنگامی (که جنگ ترازو شده بود - و پاس از روز مانده) حضرت شاهنشاهی چندی از نبرد آزمایان را در کشتیهای جنگی بتائیدِ جنرِ اقبال فرستادند قلعه نشینانِ تهر گزینِ پتنه از مشاهدهٔ این حال چند غرابِ مبارزت ^(۲) بر سر راه داشته آمدهٔ پیکار شدند دلیرانِ جنگ آزموده باعتضادِ تائیدِ الهی دستِ جلالت گشاده غنیم را برداشتند - و پیشتر از آنکه این فوجِ نصرت اعتصام بآن لشکرِ ظفر قرین پیوندند بمیانِ دولتِ روز افزون چنان حصارِ حصین گشاده شد - و شکوهٔ سطوتِ شاهنشاهی زهرهٔ آهنگِ جگران را آب ساخت - و گروه انبوه ازان بخت بر گشتگان آشفته دماغ بخاکِ هلاکتِ خبر آلود مذلت گشتند *

و تفصیلِ این اجمال آنکه چون خانِ عالم باین خدمت سرافرازی یافت جمیع از رود بانان حقیقت دان رهنمای او شدند - آخرهای روزِ دین بیست و چهارمِ امرداد ماهِ الهی بکشتی درآمدند راهبرانِ تیزهوش کشتیهای این شجاعت مندان نبرد دوست را بالا رویه برده شباشب باآئینه (که غنیم اطلاع نیابد) بگهری (که از آب گنگ جدا شده متصل بحاجی پور میروند) رسانیدند نصرت آریانِ قلعه نشین در گردابِ اندیشه فرو شدند - ناچار بختیان دریا نورد را بتربخانه آراسته در مبارزت مبادرت نمودند - نخستین ^(۴) ضربهها و بندوقها را گشاد دادند - و شرارهٔ این طوفانِ آتش ارتفاع گرفت - و نزدیک بود که صورتِ استیلا و استعلا این گروه بدکار در آئینهٔ اوهامِ نظارگیان نمودار شود - درین اثنا آن غرابهای شاهنشاهی (که فروغِ نصرت باخود داشت) پرتو فیروز میزدی انداخت - و یکبارگی پامی ثبات آن بد اندیشانِ تبه روزگار بلغزش درآمد - لیکن (چون از طغیانِ آب بدشواری کشتیهای لشکرِ منصور را سرب بالا می کشیدند) کار آن گروه بانجام نمی رسید - رهنمونئِ مبهشرانِ اقبال این دریا نوردان را بالا رویه بجانبِ گندمک برده بصوبِ حاجی پور سرداد

(۲) نسخه [۱] مربراه (۳) نسخه [۱] بردیه برده (۴) نسخه [ی] ضربهها و توبها و بندوقها را

(۵) در [چنه نسخه] بجانبِ دریای گندمک *

(چون فرّالهي از ماهچه رايات اقبال بران مرزوبوم افتاد - و بواقی لمعان عظمت و قدرت بران دیار تافت) اساس مبانع غرور الوس افغانان تزلزل پذیرفت - و از سراسیمگی گمراهی گزیدند و چون آن پیغامهای شاهنشاهی (که زهر آهذین جگران از نهیب آن آب میشد) بآن گروه رسید و مقارن آن بهادران والا شکوه فتح حاجی بر نمودند [داؤد (که سرخوش نشسته غفلت بود) بهوش آمده زمانه در کار خود نگریست - نه چراغ تدبیرش را نورس ماند - و نه شمع فسیرش را فروخته از تیرگی بخت راه سعادت را گذاشته در هنگامی (که بایسته خجالت مند بوده احرار دولت آستان بوس نماید) بدشت ادبار درآمد - و شب آزاد بیست و پنجم امرداد ماه الهی از دروازه خرد قلعه برکشتی تیزرو نشسته راه بنگاله پیش گرفت - و گوجرخان (که میر ششیر آن گروه بود) از راه دروازه آهوخانه با تمامی فیلان و عموم سپاهیان برای خشکی رو بگریز نهاد - و نخوت و استکبار این جماعه یکباره بباد فنا رفت - و صلاح کار خویش در فساد دانسته برخه در موج خیز دریا و جمعه در تنگنای طروق و طایفه در گوهی خندق بهارویه فنا شتافتند - و کشتی را از دریا ندانسته جمعه انبوه بقعر نیستی فرو رفتند - و طایفه کثرت را از قلّت تفرقه نکرده با کشتی غرقه بسر فنا گشتند و بسیاری از فزونی هجوم در ته پا مانده بخواب مذلت یکسان شدند - پیشروانرا راه گذر بسته گشت و پس ماندگان را از حمام پیش سد راه آمد - سرها (که نخرنگه بیخردی بود) بپای مذلت فرسودگی یافت - و انسرهای استکبار بافسار اشتر و استر پابند شد - طایفه از هول جان فرار و نشیب را یکسان شمرده خود را از اوج ثریا بثری برمی نافتند - چنانچه خندق قلعه از اقسام جانداران انپاشته گشت - و طبقه انبوه از همراهان گوجر غریق بحر فنا شدند - و جمعه از تهر خود را در گرداب بلا انداخته قریب سیل هلاکت گشتند - آن شب که صبح فیروزمندی را آبتن بود غریب شورش در قلعه پدید آمد - جمعه از کم فطرتان معامله ناهم بر شبخون قیاس میکردند - و کار دانان بارگاه مقدس برهم خوردن و گریختن افغانان را یقین میدانستند - آن شاه سوار میدان اقبال همان زمان بال سندر را (که در چندین هزار فیل بحسن منظر و لطف کردار و شکوه آسانی و تیزی آتش و سبکی باد و وقار زمین امتیاز داشت) طلب داشته سوار دولت شدند *

و چون بر پیشگاه خاطر اقدس ناکامی و گریختن غنیم پرتو انداخته بود همت والا اقتضای آن داشت که در همان ظلام شب نور افروز نصرت گردند - خانخانان زمین نیاز بلب ادب بوسیده عرضه داشت که (چون علم نور از مشرق اقبال سرزند) عزیمت پیش فرمایند - هم پاس قانون حزم و احتیاط بتقدیم رسیده باشد - و هم درین فرصت احوال غنیم بهر تو تشخیص روشنی خواهد گرفت

و از نهر آبی (که در هفت هشت کوهی دریا پر بود) و از ساحل دریای گنگ فرو رفتهای آب را بطائف الحیل کشیده همیانهای زر و اسلحه بدر آوردند - و عامه خلایق این لشکر بزرگ کامیاب خواهش شدند - و از نیرنگی اقبال و مددکاری بخت بلند و نیروی همت سترگ شاهنشاهی چنین لشکر آراسته را (که داود باستظهار آن همواره از غرور گزانه گفته - و یافه درائی کرده) بے جنگ خاک ابدار بر مفارق شان ریخته شد - و آبروی دین و دنیا گرفته آمد - و حسین پسر عدلی (که از واژونی بخت و تیرگی عقل گریخته بغنیم پیوسته بود) بدست افتاد - و بسعی خانانان بیاسا رسید - و به تنویر روشنای سواهی و امداد جنود غیبی چنین فتح بزرگ (که در بینان عرصه صورت دشواری اندیشیدند) و اتمام این کار سترگ (که در حومه روزگار نمیگنجد) درین موسم باران (که غنیم آنرا حصار حصین می شمرند) بر وجه آسان و طرز دل پسند از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آمد *

و (چون خانانان باردی بزرگ جبهه ساری عقیدت گشت) باشاره همایون مقررند قدس را آرستند - و نزهت سرای خلوت زینت گرفت - و انجمن زار خسروانی از غیر پرداخته آمد دولت منشان خرد پزوه و بخت آوران دیده ور و معامله شناسان حقیقت بین (که با راستی و درستی مردانگی و دولخواهی غار چهره روزگار ایشان بود) حفظ مراتب و پاس حدود نموده سخن گذار و نکته سرای شدند - و هر کدام (در خور صفای جوهر و انداز در یافت) لازم وقت و مستحسن حال را بموقف عرض مقدس (که عیار گاه نقد جواهر دانش اندوزی و محک طلای خالص در بینی ست) رسانیدند - گروه (که شعاع بینش آنها از مناظر صورت نگذرند) چنان معروض داشتند که تاسیری شدن موسم باران ولایت بهار را (که نو بتصرف اولیای دولت در آمده) از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت - و در عنقوان طلوع سهیل دلنهاد تسخیر بنگاله شد و جمعی از تیز جویی و فرط مردانگی و برخه از کاردانی و معامله فهمی چنان نمودند که بے توقف دست به بنگاله زدند و غنیم را فرصت سرانجام ندادن ناگزیر است - و حضرت شاهنشاهی از وفور غیب بینی و فروغ نیر باطن سخن این گروه را پسندیده همت جهانگشای بتسخیر بنگاله بستند (اگرچه خاطر اقدس میخواست که خود بگروه گشائی این عهده مشکل نمای پردازند) لیکن (چون ترازوی کارشناسی بدست عقل صلاح اندیش بود) فرموده سلطان خرد را فرمان ایزدی

(۲) نسخه [ی] بیان در آمده (۳) نسخه [ب] اهتمام (۴) در [بعضی نسخه] نمی گنجد (۵) نسخه

[ل] حصارهای (۶) نسخه [ی] نکته پیرای (۷) نسخه [ب ی] صواب (۸) نسخه [اب ی]

(۹۷۲۲۸۷) [۱۰۱] (سال نوزدهم)

و روز اورمزد غره شهرپور ماه الهی خانناران را رخصت بنگاه فرموده بچونپور (که نوزدان بخت مند و پردگیان سردار عزت آنجا بودند) معادت نمودند - اعیان امر (که بتسخیر بنگاه رخصت یافته) بدین تفصیل اند - محمد قلی خان برلاس - میمن خان قاتال - قیا خان اشرف خان - خان عالم - شاهم خان - باقی خان - راجه نودرمل - لشکر خان - بابا خان - حیدر خان میرزا قلی خان - لعل خان - پاینده محمد خان - معین خان - حاجی یوسف خان - نقیب خان غازی خان قزوینی - میرزا علی علمشاهی - صالح عاقل - وزیر جمیل - و آنروز ظاهر قصبه غیاث پور بر ساحل دریای گنگ مضرب خیام ظفر طراز گردید - و مهجه لوائ دولت ابد پیوند چهار روز دران منزل لامع بود - بخت از اوقات خجسته بدیدن فیلان داودی مصروف شد - و میرزا یوسف خان را بآئین پیش اشارت مقدس شد که حراست اردوی بزرگ نموده از راه خشکی شتابد - و شب اسفندارمذ پنجم شهرپور ماه الهی بر فیل آسمان شکوه جلوه اقبال کرده ازان مرحله نهضت فرمودند مناشیر اقبال لمعان تباشیر صبح کامرانی شد - و روز خرداد ظاهر شهر دلگشای دریاپور از ورود ربابات والا نور پذیر گشت - و دران روز دلگشای زمانه خاطر بهجت پیرای را بنشاط جنگ فیلان مست داودی مشغول گردانیدند *

و (چون در دین سلطنت و آئین جهانداري قناعت در ملک ستانی چون حرص تجرد گزینان نکوهیده عقل و ناپسندیده خرد پڑوهان است) تسخیر قلعه رهناس پیشهاد همت والا شد آن قلعه در متانت و رصانت عدیل و نظیر ندارد - و چندین دیه بر فراز آن آبادان است - و چندان زراعت میشود و آنقدر آذوق بهم میرسد که نگهبانان را بسند آید - و چشمهای خوش گوار فراوان و باوجود آنکه بر بالای کوه ست (که با آسمان همسری دارد - و در مابین آن آب چاه بعمق بسیار پدید آید) دران حصار رفیع باندک کندن آب شیرین لبریز کند - این قلعه را هیبت خان کرانی و پسرش بهادر خان استحکام داده بخواب غفلت غنوده بودند - فرحت خان باین خدمت نامزد شد - و مظفر خان را (که در روز رخصت امرای بنگ از راه خشکی خجست زده باردوی معلی پیوسته بود) بآنکه بسعادت پابوس استسعاد یابد بهمراهی او تعیین فرمودند - و نخرت و نازش بنبجای او را باین طرز چاره گر آمدند - و حاجی خان سیستانی و فتح خان میدانی و خدا داد برلاس و خواجه شمس الدین خانی و باقی خان کولابی و برخه از نبرد دوستان همت گزین را بکمک او نوشتند - و این فوج نصرت قرین را به پندهای هوش افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند *

(۲) نسخه [ل] لوائ ظفر دولت (۳) در [بعضی نسخه] بانبط (۴) نسخه [ا] میدغانی

و نسخه [ب و غیره] مسند عالی •

و سایر جایگیر داران آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکینِ شورش و تصفیة آن ملک کمرِ اختمام بر بندند نام بردها فرمان پذیرفته بسلم نیکوخدمتی بر غرض اعتبار برآمدند - و شور انگیزانِ فرومایه در گودبار سرنگون شدند - و غبارِ فتنه یکبارگی فرونشست *

و از سوانح آنکه بمسامعِ همایون رسید که خانِ عالم با اعتمادِ عاطفت و مرحمت (بے آنکه رخصت نامه خانیانان داشته باشد) بدرگاهِ مقدس جبهه‌سای است - از آنجا (که پاسبانی‌حکم ناگزیر فرمان‌روائی ست) بدورباشِ عتابِ شاهنشاهی دوری گرای شد - طایفه از نیک اندیشان سخن‌ساز بموقفِ عرض رسانیدند که او بنده و بارِ خود را در اردو گذاشته خود بعرضِ مهماتِ جبرده روی‌نیاز بدرگاهِ سلاطینِ مطاف آورده است - اورنگ‌نشینِ پوزش‌پذیر معذرتِ این‌گروه صلاح‌اندیش بسمعِ قبول پذیرفته بار دادند - و او کامیابِ آرزو گشته رخصتِ انصراف یافت *

و از سوانحِ هدایتِ بخشِ ظاهر پرستان و مزیدِ آگاهی معنی‌شناسان پندهای نزولِ رحمتِ ایزدی ست - و اجمالِ این داستانِ عبرت‌بخش آنکه چندگاه بارانِ افضال از آسمانِ تقدیر برکشت و کارِ زمانیان نزولِ سعادت نفرمود - و کشاورزان و بزرگران و عمومِ آدمیان از بیمِ قحطِ بفرغان آمده همه یکدل و یک‌زبان بدرگاهِ این یگانه آفرینش (که ولایت باسلطنت فراهم آورده رونق‌بخشِ ظاهر و باطن است) التماس نمودند که از دادارِ توانا گشایشِ درهای رحمت طلبدارند تا بوسیلهٔ نیازمندی برگزیده خویش بر عالمیان ببخشاید - و گروه از کارِ فروبسته جهانیان گشوده گردند *

قوی بندی تو یا قیوم^(۳) دانا * گروه از روزگارِ خلق بگشای

بر زبانِ اقدس گذشت که خواستن و دعا کردن رسم و آئینِ شهرستانِ صورت است - و گروه دادارِ مهربان همه چیز میداند - و پیش از خواهش آنرا بر لوحهٔ تقدیر نگاشته - و همانا (جمیع از بزرگانِ دین که برای دعا رفته اند) غرض آنست که خفتگانِ شبِ دیجورِ نادانی بیدار شده راهِ نیازمندی (که پیرایهٔ عبودیت و سرمایهٔ سعادت است) پیش گیرند - شفقتِ الهی در حقِ بندگان ازان بیشتر است که رحمتِ خود را موقوف بر طلبِ ما دارد - یا بیادش دهیم یا تعلیمِ مهربانی کنیم * * مصراع * * خدا را^(۵) رحمتِ آموختی *

در همان حال (که این ایند شناسی ازان گوهرِ آموذ حقیقت تراوش نمود) ابرِ رحمت پدید آمد

(۲) در [چند نسخه] بغرضِ مهمات (۳) نسخه [ل] قیوم و دانا (۴) در [بعضی نسخه] بیش از خواهش (۵) نسخه [ا] حق را تو کوی رحمت آموختی - و نسخه [ل] حق را کوکبای رحمت آموختی - و در [بعضی نسخه] حق را گوئیا رحمت آموختی - والله اعلم *

شاهنشاهی راهنمای این گروه کارطلب بود) هر جا که رسیدند نصرت روی داد . و بیاکل پور و کبیل گانو (که افغان نشین بود) باقبال روز افزون بے جنگ بدست آمد *

و چون موضع کونه مورد لشکر ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که اسمعیل خان سلیدار (که داؤد او را از تهی مغزی خانخانان لقب کرده است) با لشکر بسیار آن حصار حصین را استحکام داده - و مشکل تر آنکه از مورد لشکر اقبال تا گدھی در زیر آب است - و نزول عساکر گردون شکوه تعدر دارد - پوشیده نماند که گدھی دروازه بنگاله است - از یک طرف او کوه سربفلک کشیده که عروج بآن بلندی پیاده را دشوار است - تا بسوار چه رسد - و ازین طرف چندین دریا با گنگ اتصال یافته موج زنان میگذرد - و دران میان قلعه متین اساس نهاد که حکام آن دیار است - درین مرحله دوات اساس مجمع کنکاش آراسته شد - و خرد پڑوهان کار دیده در چاره گزینی در آمدند رای همه بران قرار گرفت که از همین منزل گشایش این عقده را طلبکار شوند - زمینداران آن ناحیت چنین وا نمودند که در ولایت تبلی^(۲) راجه راهست نهانی - اگرچه چاروی باربردار را ازان گروه گذاره نتواند شد اما سواران چابک دست را بلطائف الحیل عبور میسراست - مناسب دولت آنکه افواج گیتی گشا دل نهاد گدھی شده ازیں شاهراه عزیمت ملک گیری نمایند - و برخه از مبارزان همتمند ازان راه در آیند - هر آینه درین صورت غنیمت بالغز ناشکیبائی شده مسلک فرار پیش میگرد بنابران مجنون خان قاقشال را با فوج از بهادران خدمت جری بآن صوب فرستادند - و قیباخان را با طایفه از مبارزان ناموس دوست بصوب گدھی رخصت دادند - و باقی اعیان لشکر در مقام رفتن بودند که سطوت اقبال شاهنشاهی غنیمت را از پای در آورد - نخستین جمع از ملازمان خانخانان آنجا اندکے تردد کرده بیم افزای آن گروه شدند - و چون قیباخان با فوج آراسته بآن حواشی پیوست یکبارگی ازان طایفه مدبر سر رشته تدبیر گسیخت - سراسیمه وار راه گریز پیش گرفتند و چنان جائے (که بچنگ کمتر بدست افتد) بتائید الهی بآسان روش بدست آمد - و صباح آن (که مطلع انوار اقبال بود) خانخانان رسیده اساس سپاس ایزدی را بلند گردانید - و مجنون خان بقاید نصرت آن گروه را در نور دیده همان روز ملحق شد - زمینداران شایسته دولتخواهی کرده بودند اگر افغانان در حصار محکم شده بآمدن این فوج تزلزل در ثبات ایشان بیفتاده - اما بتوفیق ایزدی بے وسیله کار دشوار آسان شد - ازیں نوید فیروز مندی اورنگ نشین فرهنگ آرای ستایش ایزدی و نیایش دادار توانا فرموده بارگاه نشاط را فراخ ساخت *

و از سوانح آنکه درین منزل نصرت اساس غازی خان بدخشی (که از کابل احرام سجد

و رضا جوئی کار او بانجام رسد - و روزِ اردی بهشت سیومِ آبان ماهِ الهی ساحلِ دریای کنگ
نزدیکِ قنوج مستقرِ رایاتِ اقبال شد - و چون موکبِ همایون بحدودِ بینالی رسید حسین خان
(که درین لشکر بمنزاجِ سودائی خویش در مانده از سعادتِ ملازمتِ مستزوم بود) بدرگاهِ والا آمد
و دولتِ کورنش نیافت - و چون بسمنزلِ دارالخلافه موردِ سرادقاتِ جلال شد عزیمتِ طوافِ
اولیایِ دهلی و اجمیر در خاطرِ خدا پرستِ این یگانه عالم یزدان شناسی در جوش آمد - و اوائِلِ
آبان ماهِ الهیِ دهلی مقررِ رایاتِ نصرتِ اعتصام گشت - و شرائطِ تعظیم و لوازمِ احترامِ گذشتها
(که نیکان جهان را در حقِ آنها خدا پرستی و خدا شناسی مظنون بل متیقن است) بتقدیم رسید
و از فیوضِ صوری و معنوی صاحبِ زمان ساکنانِ آن مرز و بوم احتیاطِ وافر یافتند *

و از سوانح آنکه حسین خان از غلبهٔ سودا اسبابِ دولت را از خود در ساخته قلندری گزید
شاهنشاهِ قُدر دان بدارویِ عاطفت چاره گر آمدند - و تیرے از ترکشِ خاصه عنایت فرمودند که باعثِ
آن جایگیرِ خود را (که بخالصهٔ شریفه اختصاص یافته) در تصرفِ آورد - و در سرانجام سپاهیانِ
همت گمارد - بنارمِ همت و حوصلهٔ فراخ را که در برابرِ تقصیرِ احسانِ مبذول است - و در مقابلِ
عصیانِ افضالِ در کار - و ازین منزلِ دلگشای از راهِ نازنول بخطهٔ فیضِ اساسِ اجمیر عنانِ عزیمتِ
انعطاف یافت - و حوالیِ نازنول در شکارگاهِ خانجهان (که از لاهور احرامِ آستاس بوس نموده بود)
ناگهانی در نورستانِ حضور در آمد - و باعثِ انبساطِ خاطرِ همایون شد - و بشرائفِ مراحمِ شاهنشاهی
اختصاص گرفت - و هم در حواشیِ نازنول خان اعظم میرزا کوکه از گجرات ببالِ شوق راهِ دراز طی کرده
نامیده سایِ عتبهٔ اقبال گشت - و بجلائِلِ عواطفِ شاهنشاهی سر بلندی یافت - و اوائِلِ دی ماهِ الهی
خطهٔ دلگشایِ اجمیر مطاعِ انوارِ شاهنشاهی شد - آدابِ طواف و مراسمِ زیارتِ بتقدیم رسید - و لوازمِ
داد و دهش بظهور آمد - و روزها و شبها دران مشهد نور افزا جشنهای عالی منظم شد - و طبقاتِ
انامِ فیضِ وافر بر گرفتند - امجدِ حکما و اعظمِ علما از کلماتِ قدسیهٔ آنحضرت استغافه نمودند
و حاجتمندانِ ملکِ صورت و معنی کامروای گشتند - دادارِ جهان آرای آن عنصرِ قدسی ملکات را
برای تکمیلِ ناقصان و کار افزائی کاملان دیر داراد *

و درین ایام (که اجمیر از قدومِ شاهنشاهی مظهرِ اشاعتِ فیض و کرامتِ نور بود)
رای رایسنکجه از قلعهٔ سوانه جریده ببارگاهِ مقدس آمده بموقفِ عرض رسانید که چندرسینِ مالدیو
در حدودِ جردِ هپور از سیه گلیمی خود سرِ استکبار بر دارد - و لشکرے (که در تسخیرِ سوانه پایِ همت
انشرده) بدفع او نمی تواند پرداخت - اگر فوجی از مبارزانِ اقبال رخصت یابد هرآینه تبهٔ حالِ او
(۲) نسخهٔ [ز] بینالی - و نسخهٔ [ی] بینالی - یا بینالی (۳) نسخهٔ [ل] ملازمانِ اقبال *

مراتب سلطنت و مدارج جهانبنایی (که اساس آن بر هوش انزائی و قدردانی ست) افزودند و آنچه جهانیان را (چه در زمان باستانی و چه در روزگار حال) سرمایه غفلت تواند بود خدیو عالم را از سعید اختری و بلند فطرتی اسباب مزید آگاهی ست - و [هر چند ایزد تعالی این پاک طینت را مراتب عالی (از فزونی ملک - و فرارانی مختصان - و برافتادن اعدا - و بدست آمدن عجائب دنیا و گشایش در دانش - و ادراکات بلند) عنایت می فرماید] آن تائید یافتن الهی را نیازمندی افزون میگرد - و تشنگی طلب افزایش می یابد *

درین هنگام (که دارالخلافه از مقدم گرامی روشنی افزود) برای آرایش ملک معنی عبادتخانه اساس فرمودند که آن خانه رفعت پیرای چهارایوان داشت - اگرچه همواره فیض الهی در باز کرده قابل و مستعد را جویا ست اما چون خدیو عالم بمقتضای عموم رافت بآئین ظاهر بینان نیز سلوک می فرمایند بنابراین شب جمعه را (که غار اشتها سعادیت بر روی دارد) برای انافت گزیدند - و صلی عام شد که دران شب نورانی طبقات انام و طوائف مردم (از گروه دانش پژوهان صوری و معنوی - و آگاهی طلبان عموم خلایق - و محتاجان هر طایفه) در حوالی آن بقعه مقدس گرد آیند - و مراتب نفس دانی و مدارج حق شناسی بآئینهای مختلف و روشهای متنوع بطراز تنقیح و بیان روشن در منصف ظهور گراید - عیار دانش و کردار گرفته شود - و جهر آدمیت جلا پذیرد - حق اساسان ببارگاه قبول در آیند - و زباندوان بکنج کساد شتابند - بزم خدا شناسی و ایزد پرستی رونق یابد - و هنگامه خلق پرستی از پایه خود فرود آید - غبار آلودگان کنج خمول چهره آرای دولت گردند - و چرب زبانان نهی مغر معرکه آرائی از پای در آیند - و در فضای دلگشای آن منزل حق اساس هزاران هزار مستعدان هفت اقلیم باداب دلنشین آمده انتظار قدوم شاهنشاهی می بردند - و گیهان خدیو با پیشانی گشاده و روی شگفته و دل فسیح و خاطر دانا زلال عاطفت بران تشنه لبان بادیه انتظار ریخته نقادی فرموده - گروه گروه را سره کرده - و طایفه طایفه را عیار گرفته - و بهر یکی از مسکینان گرد آلود (تا بعمامه بندان و طیلسان افکنان چه رسد) واریده کامیاب آرزو گردانیده - و ازان بارعام بنظر دورسیر خود از هر طبقه جمعی را گزیده دران انجمن صفا پژوه اساس بزم حقیقت نهاده - و گاه برای تعلیم حاضران بارگاه اقدس بندگان مزاجدان آدم شناس را فرستاده - و آن دیده وران تامل گزین هر جنس مردم را بکورش رسانیده - و آن صیونی اهلیت بتجدید بنظر دوربین در آورده چیده را طلبداشتن - و همواره دران انجمن صورت و معنی چهار بزم والا ترتیب می یافت - در عبادتکده شرقی نوکینان بزرگ و آمرای عالی شکوه (که در حجابستان نعلق فروغ آگاهی از ناصیه حال ایشان لمعه ظهور داشت) جای می گرفتند

خوبش رعونت افزا بود - عزیمت غربت صرزی و نظارگی عالم در خاطر جوش میزد - و بے رخصت پدر بزرگوار دران عالم نوردی میمنت نمیدانست - و آن معدن عاطفت دلفهای تودیع نمیشد - تا آنکه از دیار شرقی مرحمت نامه اشرف برادران آمد که شهریار جهان آرا ترا یاد فرموده - چون در نگارخانه اسباب کوته دست بود عزیمت خدمت از قوت بفعل نیامد *

و از غرائب آنکه در هنگامی (که استیلای افغانان اشتهار داشت - و هززه گویان شهر ژاژخا بودند) شبی از شبها (که خاطر از تعلقات کونی فارغ بعالم مثال شتافت) ناگاه در پیچه از عالم غیب گشودند - و فتح بلاد شرقی بعنوانی که صورت وقوع یافت (از ابتدای محاصره تا هنگامی که داود بعدمخانه فرورفت) و حصول دولت ملازمت این حیران انجمن آفرینش و مراتب توجهات (که از مکام قوت بفعل آمد) در پیش چشم عبرت بین نمودار ساختند و دران شب دراز هر بار (که از مثال بحس می آمد) بخلاف عادات از استلذاذ آن بخواب میرفت و بدیع تر آنکه باز چون بجهان مثال می شتافت از اینجا (که آن سانکه مانده بود) آغاز میشد همان سحر بخلوتکده پدر بزرگوار رفته از آنچه نموده بودند بعرض رسانید - انبساط عظیم فرمودند و بشارتها دادند - آرزوی ملازمت در سویدای دل افزود - و فائده سوره فتح را تفسیر تسوید نمود - تا آنرا نفع مجلس مقدس گرداند - و (چون رایات اقبال باجمیر رسید - و مکرر دران بزم دانش این شریده شورستان هستی را یاد کردند - و از ملاطفه گرامی برادر سترگ صرزی و معنوی حقیقت روشن شد) شوق عتبه بوسی افزود - (چون رایات اقبال بفتحپور نزول اجلال فرمود رخصت از والد صرزی و معنوی حاصل کرده بفتحپور شتافتم - و همگی همت آن بود که روزی چند تماشای جمال جهان آرای گیهان خدیو نموده بکنج خمول رفته با خود هنگامه پیکار آراند - و تمامی مکامی ضمیر مشوش آنکه بادیه هولناک غربت پی سپر اقدام همت کرده - که دل از دید مردم دیار خود بتنگ آمده بود و سر هنگامه تعلق نداشت - و هزاران اندیشه گرد سرپای خاطر جولان میکرد - عقل علاقه گسل نداشت که بے میانجی تدبیر خارستان تنهایی را پرنیان آسایس گرداند - و چون دران مصر جامع اتفاق نزول انتاد مهربانه نبود که تفقد نماید - رعونت نمیگذاشت که وسیله جوید - و منزله نداشت که زمانه دران چراغ خلوت افزود - برادر افزون بسال و دانش مرا بزرایه خود رهبری فرمود - و چون از راتبه خواران مایده معنوی بود ناگزیر خواهش آن سالار معنی پذیرفتم - روز دیگر بمسجد جامع (که از عمارات سترگ شاهنشاهیست) عبور افتاد - ناگاه دران انجمن بزرگ گیهان خدیو سایه عاطفت انداختند - از دور بدولت گورنش نور پذیر گشتم - و بحساب خرد مصلحت آموز خرسندی داشتم

در بیان [۱] (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

حقیقت بین از فی (که آنرا بزرگان هندی بانس میگویند) طناب اختراع نمود - و آنرا بستانهای آهنین اتصال بخشیده پدیده سعادت گردانید - و بوسیله این آئین حق اساس سرمایه آوردگی جهانیان پدید آمد - و آبادانی ملک افزایش گرفت - و راه تزیین و ناراستی بستگی پذیرفت *

و از آئینهای سترگ قرار واقع نوبسی و تعیین نویسندهای هشدار منفر حساب دان است درین هنگام ابتسام اقبال بر خاطر دانش پژوه پروانداخت - و بفرمان والا این طرز انتظام بخش فروغ رونق یافت - و مقرر شد که بامعان نظر و تأمل وافر آنچه از بارگاه خلافت لمعه ظهور بخشد در قید تحریر درآید - تا کاربردان سلطنت را اعتضاده شایسته بدست افتد - و احکام فرمانروایی را پاسبانیی گزیده قرار گیرد - لله الحمد که چنانچه مرکز نهانشان ضمیر قدسی سرشت بود همچنان بعمل خانه اقبال پیوست - و بفروغ این طریق انیق عبادت گزین نشاء تعلق بتقدیم رسید و تفصیل این آئینهای والا در دفتر آخر نگارش یافته *

و از سوانح آنکه عفت نهان عصمت قباب قیمه بانو صبیحه عرب شاه در پرستاران شبستان دولت در آمد - و جشی بزرگ سرانجام یافت - و اعیان اکابر و امجاد امرا و سایر ارکان دولت سعادت حضور دریافته شادی آمود گشتند *

بوستان بر بوستان افکنده زمین بهجت نثار * آسمان بر آسمان افکنده زمین شادی گلاه

نبرد آرائی 'منعم خان خانانان در اقصای بنگاله

و شکست یافتن داؤد - و سایر سوانح آن دیار

(چون بتائید الهی و امداد سماوی معموره بنگاله مفتوح گشت) داؤد بجانب ساتکام و اردیسه روان شد - و کالاهاز و سلیمان و بابرمکلی و برخه از افغانان بجانب گجرات گجرات شتافتند و همچنین هر گروه بطرفی رفته فتنه انزای شدند - خانخانان باتفاق راجه تودرمل در تانده (که دارالملک آن ناحیه است) محل اقامت افکند - و به تنظیم مهمات ملکی و مالی پرداختن گرفت و بقراین معدلت آئین شاهنشاهی آشوب ملک بنگاله را چاره گر شد - و در حواشی و اطراف آن معموره انواع نصرت قرین تعیین نمود - تا یکبارگی آن نرتهگاه از خس و خاشاک مخالف مفا پذیرد محمد قلی خان ترقیای - و خواجه عبدالله و نیابت خان و قمر خان و مقبول خان و طالب بیگ و ناصر بیگ و طبقه از مبارزان کارطلب را بسرکردگی محمد قلی خان برلاس بجانب ساتکام فرستاد که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آورند - و میجنون خان و باباخان و جباری و میزرا بیگ

بخت - محمد خان و بهارهمل و چندے دیگر مردانگی بجای آورده جانفشانی نمودند - چون این خبر براجہ تودرمل رسید بآئین هوشمندي و طرز نبرد شناسان بتادیب آن مَدبر روان شد جنید تاب مقاومت نیاورده بسرعت بجانبِ جہازکَند گریخت - و بعنائیت روز انزلی ایزدی غبارِ فتنه فرو نشست *

و از سوانح آنکه یار محمد از غن قرارل نزدیک مولیور رفته دست بتاخت و تاراج گشود و اسباب و اموال بسیار بتصرف او درآمد - و اپار (که از قبیل نامر آن دیار بود) ضمیمه غنائم او شد و هرچند منعم خان خانخانان او را طلبداشت بعدر پیش آمد - و در حدود جہازکَند شتافته در جمع اموال کوشید - و اوباشان آن دیار همراهی گزیدند - و از انجا تا شهر بلکینه تاراج کنان بچنگل لونی^(۱) و کنکر (که پناه جای بنه و بار افغانان بود) شتافت - و در انجا دست برده لایق نمود و غنیمت بسیار بدست افتاد - و همگی نیت آن داشت که از راه جہازکَند بدرگاه والا شتابد - و باین ذریعه گردآمدهای خود را بمامن رساند - چون بمقام تار^(۲) آمد بهریت چوهران و شهاب پسر دهنجی^(۳) بچنگل در آمدند - و فوج نصرت قرین همت در تعاقب بست - بهریت از حیلہ اندوزی آمده دید و بر مکامن حال آگهی یافته در لباس دوستی دشمنی اندیش شد - و جنید برهنمائی او شب خون برد و همگی اندوخته او و تمامی مال سوداگر و جمیع اسباب این قافله بزرگ بدست آورد - آن غنوده خرد از خواب غفلت بیدار شد - و برهنمونی بخت خود را بلشکر راجہ رسانید - و از نهمیب این فوج اقبال جنید باز بهمان خفایای کوهستان پناه برد *

و محمد قلی خان بولاس آن لشکر آسمانی تائید را بطرز هوشمندان معامله شناس سرکرده بصوب داؤد مرحله پیمای شد - چون بیست گروهی ساکام مورد افواج گیتی گشای گشت غنیم را پای ثبات بلغزش در آمد - خاک ادبار بر فرق خود بلخته بصوب اودیسه پی سپر راه گریز گشت این فوج ظفر طراز به بندر ساکام رحل اقامت انداخت - و ابواب معدلت گشوده بانتظام پراگندگیهای آن ناحیت اشتغال نمود - درین هنگام مسرعان راست گوی خبر رسانیدند که سورهی^(۴) نفس ناطقه داؤد نفاس خزینه را برداشته بولایت چنگل^(۵) شتابان است - محمد قلی خان هرچند سرعت نمود سوره مندیامد - آن سبکهای تمام حیلہ خود را بمامن رسانید - و همگی اندیشه اعیان این لشکر آن بود که در همین حدود آسایش طلب گردند - درین اثنا راجہ تودرمل بآن فوج عقیدتمند پیوست

(۲) نسخه [۱] مولیه (۳) نسخه [ب] بلکه - و نسخه [ی] تلگنه (۴) نسخه [ب] لونی و لکر و نسخه [ز] لونی و کهنکر - و نسخه [ی] توتی و لکر - والله اعلم (۵) نسخه [ب] پاره - و نسخه [ز] پاره (۶) در [اکثر نسخه] پرنجیوی (۷) نسخه [ی] نرهر (۸) نسخه [ز] جر - یا چتره

[illegible]

آنکه (چون بنائید - ساری آن ملک معموره در حوزه قسرب اولیای دولت درآمد - و ساکنان آن مرز و بوم بسعدت روز افزون کامیاب خواش شده اند) از راه دیده و زی و دوز بینی زبونی غنیم را آسان نموده هست در استیصال آن فتنه جری گمارد - نایب داری توطن گزینان آن بوم از اندیشه شورش و آسوده گردند - خانخانان ناکزیر امتثال حکم اقدس نموده بعزم این کار برآمد - و با سرانجام خود پسند در چتوه با جنود اقبال پیوست - داود با لشکر فراوان در حدود هرویز^(۴۱) که بزرگ ست میان بنگانه و اودیه (در استحکام مداخل اهتمام گزین آمد - بسیاری از اعیان لشکر و عوم سپاهی (از کوهن و حومه و پستی فطرت و ناشناسی کار و بداندیشی باطن و کاعلی ذات) دلهاد خدمت نمیشدند و اقتضای هست این گروه آن بود که یک گونه صلحی در میان آید - خانخانان انجینه از کار آگاهان ساخته نخستین بابی چند از دفتر اقبال شاهنشاهی بر خوانده در دلدھی و جگر بخشی استادی بکار برد و پس ازان در گشایش این عقده مشکل نمای و پاسبان ناموس و دولت سخن سرا گشت و هر یک باندازه شناسائی و مردانگی و مقدار عقیده تمندی و فراخی حوصله پاسخ آرای شد - برخی صلح را بر جنگ مقدم داشته سلامت جوی آمدند - و بعضی مساریت را بر مصالحت^(۴۲) گزیده زنگ زدای جوهر مردانگی شدند - و طایفه دل بر جنگ نهاده از صعوبت مسالک تا مل گزین بودند - و طبقه از فزونی شجاعت مشکل را از آسان تفرقه نهاده شوق پیکار داشتند - آخر بسعی راجه نودرمل و ثبات پائی منعم خان خانانان همه را رای بر مساریت قرار گرفت - لیکن جویای مسئله دیگر شدند - که عزیمت این کار از روبرو دشوار بود - الیاس خان لنکا و طایفه^(۴۳) از واقفان خبایای ملک راه آسانتر نشان داده خدمت شایسته بجای آوردند - و جد گزینان کار طلب بتسهیل و تصفیة آن طریق رخصت یافتند - و بچستی و چالاکی ازان معبر بملک اودیه درآمدند داود را آن همه تدبیر در استحکام راه بطلان پذیرفت - با خاطره پراکنده برگشته بقصد پیکار شد و در مقام نگره^(۴۵) تقابل این دو لشکر رویداد - و آن عرصه ناورنگه بلعان سیوف بهادران هستمند آرایش گرفت - دلارزان و نام آوران از هر دو طرف برآمده آویزشهای نمایان میکردند - و نقد مردانگی را بعیار کامل میرسانیدند - تا آنکه بیدمان دولت روز افزون شاهنشاهی روز دین بیست و چهارم اسفند ارمد ماه الهی موافق جمعه بیستم ذی القعدة داود شکست یافت و جمیع کثیر بگو عدام فر شدند - و شرح این عطیة کبری آنست که چون خانخانان عزیمت این پیکار دولت افزای را مصمم ساخت فوجها برین نسق قرار گرفت - قول بفروغ کار دانی او روشنی افزا گشت

(۲) نسخه [ی] دهر پور (۳) نسخه [ز] مسالمت - و در بعضی نسخه [مسالمت] (۴) در [چند نسخه]

و طایفه از دانش منشان خبایای ملک (۵) نسخه [ل] تکرری •

[illegible][illegible]

عزت و احترام مردم در این مریضه

و بار خیزد و زان، و انوارت هم نیکتر، و چندی دیگر از مینار زان خدست و دست، منطبق شد.

۱۵ براسپ آمرداد (سوار بود) بنی نجات افشوده داد مردانگی داد - و بسیاری از
افغانان را غلبه تیغ جدوت گردانید - تا آنکه اسب او از زخم شمشیر چو غبار پاشید - و او از سرزمین مرزوی
زمین آمد - و از ویر چسبنی و نیز دستی خود را بر اسب گرفته باز عدله نبرد را آرایش داد
درین هنگام چشم زخم باز رسید - ناگهانی فیل ^(۳) عریضه جوی بیدارک رسیده او را بر زمین زد - افغانان
هیچم آوردند - او ببذل جان گرامی بآیین اخلاص نهادان یزدان ناموس جهان صورت و معنی
بدست آورد - و این سوادای پُر سواد نیکنامی ابدی منشور روی داد - پیش از آنکه غبار این پیکر
ارتفاع گیرد بپندست از ملازمین عقبه اقبال میگفته است که چنان برخاطر عقیدت گزین پرتو می اندازد
که درین بزم نازد که رخت هستی بسته روی بملک تقدس آردم - توقع آنست که شرح
جانشانی مرا ببارگاه مندرس معروض داشته مذکور آن مسفل عالی سازند که رضامندی خدیو آنان
سرمایه نجات اعلی و پیرایه حیات ابدی ست - از اشارات خواطر صانع ارادت نهادان امثال
این دید غیبی چه مستبعد باشد *

و چون ناظم فوج را این پیش آمد گوجرخان تمامی این جوق را برداشته روی بانامش نهاد
پیوستن همان بود و برداشتن همان - خان زاده محمد خان مردانه جان فشانی نموده مسافر ملک بقا
شد - و آن متهور مدبر این فوج را نیز بیجا ساخته روی بقرل آورد - و تزلزل در مبانع هست
این طایفه افتاد - و پاداش نجات ایشان آماده گشت - منعم خان خاننخانان بالشرخان و حاجی خان
سیستانی و هاشم خان و چند از نزدیکان خدمت ایستاده دل میداد - و همت همراه می ساخت
اگرچه ملازمان او توفیق ثبات پائی و نیکو خدمتی نیافتند اما خود بدوستی ناموس مردانه زخمها
خورد - و با آنکه زخم فرق و گردن و دوش بسیار بود جای از دست نداده بتچی درآمد - و لشکرخان
و حاجی خان سیستانی و هاشم خان نیز زخمی شدند - خانخانان پیوسته میگفت که اگرچه
زخم سر به شد اما بتبیدائی نقصان رسانید - و جراحت گردن اگرچه اندمال یافت اما آن قدر
توانائی ندارم که عقب نیک توانم دید - و از ^(۵) ریش دوش دست چنانچه باید بسر نینرسد
و با چنین زخمهای عذیف اندیشه برگشتن پیرامون خاطر او نمی گشت - درین هنگام جبهه
از خدمتگزاران هواخواه مان گرفته برگشتند - و گوجرخان رانده می آمد - تا آنکه باردوی لشکر
منصور رسید - و آن متر معمر تاراج شد - و سرمایه افزایش رعوت و خرد بینی او گشت
و از بد مستی و خود نمائی برای دلدهی باواز بلند سخن سرای شد - که من خانخانان را

(۲) نسخه [ی] تغ بیدغ ، ذات (۳) نسخه [ل] مرده ناک (۴) در [بعضی نسخه] همچانی

(۵) در [چند نسخه] و از پس دوش *

[illegible]

بنکارزار در آمدند . - شاهم خان جلایر از شنیدن دلیریهای گوجر و برهم شدن فرجها باغفر همت شده در انعطاف جلو بود . - سید شمس الدین بخاری و طایفه از دلیران جان نثار (که با او بزم یکجبهتی را گرم داشتند) در آرامش دل و عزیمت امروزی نغمهای تلخ شیرین اثر بمجاوه که زبان آورده چاره گزیدند . - تا بابر آذری این دربادان نبرد آرای ناموس دوست غبار اندیشه فرو نشست ناموران برانغار بکدل و یکجبهت شده روی بجرانغار غنیم نهادند . - و هنگام کارزار آرایش گرفت و جواهر فطرت را روز بازار شد . - در اندک زمانه مخالف را برداشته بقول رساندند . - و درین هنگام (که میان راجه و داود کارزار ترازو شده بود) برانغار مرکب ظفرلوا بغرایز دی بکبارگی نمایان شد و شکیب ربای آن گروه نخوت گزین گشت . - داود (هر چند خبر شکست هراول و التمش و قول عساکر منصور شنود) از شکوه اقبال شاهنشاهی آنرا فریب نبرد شناسان گاردان انگاشته در سنگ لایخ بیدلای حیرت داشت که این فوج سترگ نیز نزدیک شد . - آن ناسپاس دل بید آزمی نهاده بدشت ادبار شتابان گشت . - و سنگ تفرقه در جمعیت او افتاد . - و مقارن این حال خبر فرود شدن گوجر رسید . - سرعت در گروز آورد . - و سپاه نصرت قرین تیغها آخته از دنبال شدند . - و بسیاریه ازان بخت برگشتگان بخواب نیستی غودند . - و صحرا از خون کشتها لاله زار گشت . *

بهر گوشه مسنه بر افتاد خوار * چه مسنه که هرگز نشد هوشیار

یکم بزم که بود گفتی نه رزم * دلیران درو باده خواران بزم

غنائم فراوان فراهم آمد . - و دولت صوری و معنوی روی آورد . - و سعادت دین و دنیا بحصول پیوست اولیای دولت کامیاب خواهش گشته بسجده نیایش ناصیه بخت را روشنی بخشیدند *

ای چربای آگهی چشم عبرت بین بگشای . - و رنگ آمیزی نائید ایزدی را بپشم اعتبار بنگر . - و انکار را باعتراف و اعتقاد و اعتقاد را بیایه والای اخلاص رسانده کامیاب حقیقت شو *

به بخت بلندش خرد را ندارد * زه قوت بخت الله اکبر

خانخانان پس از چنان ناامیدی بتائید دولت ابد پیوند بچنین فتح شگرف ارجمندی یافت جراحات عنصری و ریشهای درونی برهم نصرت اندمال پذیرفت . - اگرچه پیش ازین بنگانه در حوزة تصرف در آمده بود لیکن بشمار مبصران دیده در امروز فتح این ملک وسیع روی داد . - و مرهضه عظمی از مکامن غیب بمجای ظهور شتانت . - اقبال بالیده و پایه دولت بلند شد . - خانخانان در حواشی

روز جمعه بیست و هفتم ذی القعدة (۹۸۲) نهمد و هشتاد و دوم خلای بعد از سبزی شدن هفت ساعت و سی و پنج دقیقه چهره آرای جهان بخیزی و فرخندگی برتر جمال ببرج حمل انداخت *

بر دست مبا نگر بستند * پیرایه نوبهار بستند

دوران بهار رنگ و بو داد * گلستانه بدست آرد داد

و آغاز سال بیستم از در درم شد - رسم نشاط و شادمانی پاینده شمول گرفت - و عیش و عشرت صورت عزم یافت - (همچنانکه ربیع آفاقی سال بسال در افزونی حسن و آرایش نوخاستگان نبات و شوق افزودن نظارگیان لوامع صورت است) بهار اقبال آوردن نشین (روز بروز در نشرو نمای درویشزکان معنی و رواج و رونق پردگیان استعداد کرنی و الهی بوده) چمن آرای سلطنت است - عشرت گزیدان چمن راز معنی را آن کامیابیست که گل دوستان صورت را در بهار عنصری بفرار دلی و مراد پیرانی روی ندهد - درین محمّدت نامه الهی [اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگی اقبال ظاهر نهاده زبان را رنگین و نامه را نگارین میسازد - و (بملاحظه آنکه فرمان روی ماک بے پایان معنی را دل فراخ حوصله بسیار دان بصد مشعل ثوفیق نتواند سرپای آنرا سرمه بینش سازد) دست و قلم و کاغذ و مداد را کجا زهره^(۵) آن باشد که از عهد این کار سترگ برآید] لیکن از انجا (که همت یار و بخت مساعد و فطرت قرین است) اندک ازان دریای مالا مال افضال تراوش ظهور داده تفسیده دلان دشت طلب را سیراب میگرداند - و برخه ازان نورستان حقیقت را بلع^(۷) شرح چراغ بینش افروخته ظلمتیان رسم و عادت را نور آگین میکند - ای غنوده بخت گشایش چشم باطن اگر چنان انگاشته (که بدست همت تو نیست) باز کردن دیده ظاهر بخواهش تو باز بسته اند - چرا مستبصرانه نیگشائی و نگاه در روزنامه احوال خدیو جهان نمیکنی - و اگر ترا طاقت ناشای آن شواهد قدسی نیست مطالعه اطوار دولت روز افزون منسوبان این درگاه والا چرا از دست میدهی - و اگر از نا مساعدی بخت و غرض اندائی خرد باین سعادت نرسیده امروز نگاه باین اقبال نامه کن - تا برکت مقدس این یکتای بیهمال بر تو آشکارا گردد - و اگر سیاه درونی پرده بر چشم ظاهر بین تو فرو رفته است از حال منتسبان این دولت عبرت بگیر - و از نیرنگی آثار دولت بر سترگی احوال گیتی خدیو اعتراف گزین - [هرگاه کاره (که در باستانی زمانه از فرمان رویان بزرگ منش بدشوار می برآمد) امروز از ملازمان گیتی خدیو باسانی بجلوه گاه ظهور می شتابد] پس از ظاهر بیاطن گرای که این میمنت

(۲) نسخه [۱] جشن (۳) نسخه [۱] استار (۴) نسخه [۱] گل خسبان صورت را (۵) نسخه [۱]

بهره (۶) در [چند نسخه] نورستان (۷) در [بعضی نسخه] روز چراغ *

خانسان را با آنکه زخمها اندامان نیدافته بود سکن سوار همت بانجام این امنیت کماشت و به نیزه و چستی در همان شهر آمده هنگامه انروز خدمت شد - از بندگان نهی مغز را بهشتش و بهشتایش و ناموس دوستان خرد آری را بهشتین نگاه از بهر آری باز داشته عزیمت پیش نمود و بآئین کارشناسان خدمت گزین نزد یک آن حصار حصین (که افغانان تیره رلی بنه اندیشیده بودند) رسید - پای شکیب این گروه مدبر بلغزش در آمد - نه سامان قلعه داری - و نه اسباب پیکار و نه جای گریز - و چون اقبال فوج در فوج - دژ دژ بر جنمائی مکر اندوزان حیل مند راه گریز پیش گرفت - و بعجز و زاری گرائیده در مصالحت زد - و قفو و شیخ نظام و برخه از امتیان را فرستاد و این فریب کاران جادوئی بزر و سخن سران لشکر منصور را صلاح آوردند - و کهن سالان غنوده بهمت (که از بهر آری بلطائف الحیل در آرایش هنگامه غنیم تکاپو نمایند - و آنرا وسیله مزید اعتبار اندازند) داستان مصالحت را غنیمت شمردند - راجه تودرمل (که بر حقیقت کار آگاه - داشت - هر چند دست و پا زد سودمند نیامد - و مشعل هدایت او دران راه را تلفیق داد - خلاصه پیمان آنکه نخستین دژ هاشم خان و قتلخ قدم خان را فرستاده شرائط صلح را تلقیح داد - خلاصه پیمان آنکه نخستین دژ آمده تسلیم نوکری درگاه مقدس نماید - و فیلان نام سران را و پیشکش گزیده بدرگاه والا فرستد - و پس از چندگاه (که مورد خدمت پسندیده گردد) روی شرمگین خود را بآستان مقدس شاهنشاهی برده زنگ زدای عقیدت شود - و بنقد یکی از خویشان معتمد خود را بدرگاه والا روانه سازد - تا ملزیم حواشی عزت بوده مذکور باشد *

دژ (که کارش باظطرار گرائیده بود) همه را بحسن تلقی قبول نمود هر چه سلیم اردی بهشت ماه الهی موافق غره محرم (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هنگامه دولت آراخته گشت - و بزم مصالحت زینت گرفت - پیشتر ازان بیرون اردوی ظفر طراز جائه منزله دلگشایی سرتیپ یافت و بانواع آرایش حیرت افزای نظارگیان آمد - و خانسانان باعیان دولت بتاریخ مذکور در عشرتگاه آمده جشن آرای شد - اشرف خان و حاجی خان سیستانی شتافته دژ را با بزرگان آن لشکر آوردند - خانسانان تا سرگلیم باستقبال شتافته گرم خوئیا نمود - او شمشیر خود را گشوده گذاشت یعنی از سپاهگری برآمدم - و خود را بآن درگاه مقدس سپردم - تا بدانچه مصالحت دید ارکان دولت باشد بجای آورند - خانسانان آنرا بزمان خود سپرد - و پس از زمان از جانب

(۲) نسخه [اب ی] قتلخ (۳) نسخه [ب] بزر سخن (۴) نسخه [ل] یکی از معتمدان خود را

(۵) نسخه [ی] وکیل او (۶) در [بعض نسخه] جای نزه - و در [بعض] جای نزه (۷) نسخه

[ل] باعیان لشکر تا سرگلیم *

آنحق کرایار و کجا گنجائی که در اندیشه معارضه باشد - بعضیهای دراز بدست آویزی کار از زبان
 بجهت پیش^(۱۲) کارشناسان آرم منش از صد هزار یکی را عوض فتول سامان نمود - لیکن نخستین
 مرتبه حسابدانی آنست که شناسای مراتب عاطفت گشته فهرست جرائد نیازمندی را
 فراموش نکردند - و نطاق حمت بدبندگی بندد - و سرچۀ ارقسم نیکوکاری وسیله گردید مقدمه
 سعادت اندیشی خود شمرده یک از هزاران شکر فعلی انگرد - تا همواره خجالت مند و شرمگین بود
 سر رشته چنین^(۱۳) از دست ندهد - و دید متاع ناستوده خدمت سلیمان و نیکوئی جنس کاربندی
 خویش را سرمایه بدمستی نسازد - باشد که باین زیست ستودۀ بدرج اخلاص رسیده مقیم
 آستان تبودیت شود - و خدمت فروشی را گذاشته مهر خاموشی بر لب نهد - خوشا بختمنده
 که در مراتب نشیب و فراز ملازمت ازین رهگذر گرد انفعال بر چهره روزگار او ننداشند - و اگر
 از نامساءدی طالع غبار آلود عرصه خجالت گردد بآب صاف فہیدگی خود را شست و شو
 داده بگشاده پیشانی و شکفته روی در قضای گذشته بسربرد - (چون نویسم که این طاعت را
 بدل نبود) بلکه انقباس مانده را بفروغ نیت دوام فرمان پذیری و کارگذاری پرتو حشر بشد
 و زمان زمان از سر شایستگی کن و مکان را نور افزای دارد - و چهره امروز این داستان بتازگی
 حال مظفر خان است *

در داستانهای پیشین گذارش یافت که خدیو عالم بجهت هوشیاری و آگاهی او را هنگام
 مراجعت از فتح پنه از کمپیان فرحت خان ساخته (بے آنکه بکورش شرف اختصاص یابد)
 بخدومت گشایش قلعه رهناس گذاشته بودند - تا قدر رعایت و تربیت شاهنشاهی را اگر بآیین
 اخلاص نهادان نتواند شناخت معامله سوداگری و سر رشته احسان پذیری از دست ندهد - و پیوسته
 در عوض جلال عواطف متاع ستودگی خدمت را آماده دارد - او چندگاه از دست خوی نگرینده
 در خارستان ناکامی دشنه بردل و جگر میزد - و از انجا (که در مرشت او دولتمندی و دیعت نهاد
 دست قدرت بود) بسختان هوش افزای خواجه شمس الدین خانی از شورش طبیعت برآمده
 دل نهاد خدمت شد - و اندک از اندوخته های خود برآورده سامان لشکر نمود - و جرنده
 و شهرام را (که از افزونی اشغال سلطنت یکسے جایگیر نشده بود) بد نیروی شجاعت در تصرف آورد
 و از روی دریافت بسامان خود پرداخت - و آماده آن شد که چون فرحت خان با سایر امرا
 بگرد قلعه پای همت افشوده بخدمتگری روی عقیدت آورد - از انجا که نیت و عزیمت را اثر نداشت
 در همان چند روز بمردانگی جوهر او روی نما آمد - و اجمال این تفصیل آنکه روزی بهادر

(۲) نمخه [ب] و پیش شناسان آرم منش (۳) نمخه [ی] حساب را (۴) نمخه [ل] بخدمتگذاری •

و نیزی تدبیر آن دو معمود را مستخلص گردانید - و بتأیید عقلِ دوزبین (خواستش را در بسته)
 منتظرِ بارقه غیبی می بود - و بنده از اندوخته بکار می برد - و بناخت و تاراج نداشت
 بر میداشت - ناله در بهار شورش دید آمد - و ناشایان آن ملک بفرانست تمام استعدایِ حشیر
 نمودند - مظفرخان سلوکِ پیشین را در نظر نیارده برای برآمدنِ کار صاحب باندام شمت
 شتابان گشت - و خدماتِ شایسته بجای آورد - و تحصیلِ این برسمِ اجمال آنکه منعم خان
 خانسانان در مهیر (که برزخِ ست میان ولایتِ بهار و جهازکند) عرب بهادر را گذاشته بود
 درین هنگام حاجی و غازی دو برادر با برخه از افغانان شوراقرای از حدودِ جهازکند برآمده بران قلعه
 تسلط یافتند - و بسیاری از متحصنان شربتِ راپسین نوشیدند - عرب گریخته برآمد - و امرای
 آن صوبه فراهم شده تسکینِ شورش را طلبکار آمدند - و افغانان در تنگناهایِ کوهستان شتافته
 نخوتِ آرای گشتند - و امرا در برابر شتافته وقفه تأمل نمودند - نه رای برگشتن بود - و نه مصلحتِ
 پیش رفتن - روزی قریب سه صد راجپوت از ملازمانِ راجه بگونف داس و غیر او دران گروه
 مردانه در آمدند - و عاقلانه کار سر ناکرده هزیمت یافتند - جیا کور و کان کچهواشه و دیدا چوهان
 و قریب صدکس از بهادران دران زدوگیر نقد زندگی بتاراج دادند - و از ظهورِ این سانکه نگوئید؛ امرا را
 پای ثبات بجنبش درآمد - ناگزیر شرمگین از سلوکِ ناهموارِ پیشین کار دانان فرستاده از مظفرخان
 استمداد نمودند - او بهمنه^(۳) سترگ در اندک فرصتی بلشکر منصور پیوست - و درین هنگام (که طایفه
 ظفر از مشرقِ اقبال در طلوع بود) اعیانِ لشکرها در عزیمتها فتور راه یافت - و همانا که باعثِ آن
 نوشته خانسانان بود - خلاصه مضمون آنکه جنید از راهِ جهازکند بصوبِ بهار شتابان است
 تنگروی بردی با بسیاری از مجاهدان پُر دل تعین یافته - پیشتر از رسیدن کمک در جنگ مبادرت
 نباید نمود - و سانکه کشته شدنِ محمد خان گنهر و تاراج گشتنِ یار محمد قراول (که مجله
 گذارش یافت) مندرج بود *

مظفرخان در ثبات پائی و دلدهی کوشیده پاسخِ آرای شد که مقتضای عقلِ دوزبین
 چنان است که این سرگذشت موجبِ مزیدِ دلیری و افزونیِ اهتمام در پیکار گردد - تا پیشتر از آنکه
 جنید پیوندد کارِ این تهرِ مندانِ خود سر ساخته آید - و معلوم نیست که در ده روز دیگر آن مدبر
 باین نواحی رسد - و امید آنست که در یکروز این غنیمِ آواره دشتِ ادبار گردد - از اقبال^(۴)
 روزافزون بزرگانِ لشکرها دلِ رفته باز آمد - و پیمانِ یکجبهتی بسته آماده پیکار شدند - و از تأییداتِ

(۲) نسخه [ا ب] عاقلانه کار نکرده - و نسخه [ی] عاقلانه کار مکرده (۳) نسخه [ز] بآیین سترگ

(۴) نسخه [ی] تهور منشان (۵) در [اکثر نسخه] بسایه اقبال *

(سئویمین)

فرست جری گشت - و از سوانح آنکه چند روزی ازین نگذشته بود که جنید قابردانسنه در نزهت آباد صوبه بهار گرد شورش انگیزت - امرای آندیار در شهر پنهان فرام آمده بپناه کرب نشستند - و به مظفرخان مراسلات یکتاوی فرستاده استداده نمودند - و او اعتضاد بر اقبال روز افزون شاهنشاهی نموده متوجه شد - از آنجا (که ثبات پائی و خدمت گزینی و عقیدت مندی را آثار بدیع باشد) پیش از وصول بمقصد منشور مقدس رسید - و پایتخت اعتبار او افزایش گرفت - از مطارعت عاطفت روشن شد که بزبان خوشی حقیقت نیکو خدمتی او بر پیشگاه ضیاع خلافت برون انداخته است - سرکار حاجی پور (که در تیول مستدق لی خان برلاس مقرر بود) بار مکرمت فرمودند ازین نوید کام افزا گلچین بوستان اخلاص شد - و نهالی همت ببالش درآمد - دل را گشایش روی داد و عزیمت را بال گشود - و خاطر کار افزای گشت - و با حوصله فراخ بامرا پیوست - و در استیصال بدنهادان فتنه انگیز پای جلالت انشرد - و آب بن بن را پل بسته عبور کرد *

درین اثنا مستعجلان خاندان رسیدند که در پیکار جنید شتاب زدگی بکار نبردند که قرار داد خاطر آنست که درین نزدیکی بآن دیار رسیده شود - امرا فسح عزیمت نموده توقف نگذردند هر چند مظفرخان داستان موعظت و کارستان معاملات به تنقیح عبارت تفصیل داد سودمند نیامد خاطرش از بودن و برگشتن غبار آلود نرود شد - و کارطلبی او دران پایه بود که تنها به پیکار جنید همت بندد که شورش حاجی پور بلند آوازه گشت - ناگزیر بآنصوب عنان عزیمت منصرف داشت (۲) و مفصل این مجمل آنکه تاج خان پنوار و فتح خان موسی زئی و شهبازخان عربی و سلیمان پنوار و تهمان رای آمده میر متمدن شوکتی را (که از جانب مظفرخان در حاجی پور بود) از هم گذرانید و تا صد کس بخوابستان نیستی غنودند - ناگزیر دست از کار جنید باز داشته (با خداداد برلاس و عرب و خواجه شمس الدین و قلیله از مجاهدان خدمت درست) بصوب حاجی پور روی آورد و با وجود کثرت مخالف باعتضاد دولت ابد قریب همت در پیکار بست - چون رو برو گذشتن متعذر بود از آب گنگ عبور نموده بقصبه سوانه آمد - در میان او و حاجی پور دریای گندک طغیان داشت - افغانان از افزونی جمعیت خو و کمی لشکر منصور مغرور بودند - از آنجا (که همت کلید مقصود با خود دارد - و اقبال با عزائم درست همدوش) اسباب فیروز مندی روی در انتظام آورد نخستین آدی کرن زمیندار جیتارن در سالک یکجهتان درآمد - و درین هنگام (که آن طرف هجوم ارباش بود - و ازین جانب مبارزای خدمت گزین آهنگ گذشتن داشتند - و بظاهر حصول این امنیت

(۲) نسخه [ب ی ل] نصرت (۳) در [بغض نسخه] و مجمل این مفصل (۴) نسخه [ل] مسند

(۵) نسخه [ل] دولت روز افزون ابد قریب (۶) در [چند نسخه] سوانح (۷) نسخه [ا] چادران *

* خلافت کراچی بنیویں۔

۹۷۳ م (۱۵۶۴)
[۱۷۱]
(سال بیستم)

عبود نموده این غنای اندوزان خود سر را سزا دهند - این تیزدستان روی بخندست آوردند - مشتاقان
 اربین اندیشه آگهی یافته در طلب کمک شدند - و چون این فوج نمودار شد عنان ناب گشته
 بیوزر خود معاودت نمودند - مظفرخان بشتاب زدگی از آب گذشته بآن فوج ملحق شد
 و همگی اندیشه آنکه در زیر بار منت خدمت فروشان نباشد - و متان آن غنیم (که برگشته
 میرفت) از رسیدن کمک روی بیجنگ آورد - ارکثر متائف و قلب مبارزان ناموس دوست
 و نا مساعدی بخت و بے یاروی همت سپاهیان این فوج^(۲) بے زد و خورد شایسته پراکنده شدند
 بسیاری از سراسیمگی خود را در آب زده بگرداب فنا در ماندند - مظفرخان نزدیک بود که خود را
 دران موج خیز اندازد - خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کرهستان روان شد - و یکی از تیزروان
 حقیقت مند را بارو فرستاد - که شاید بهادران کار طلب خود را توانند رسانید - و غنیم دل در تعاقب
 بسته هجوم آورد - حاجی پهلوان و خواجه شمس الدین و عرب و برخی ازین همراهان (که قریب
 پنجاه کس بودند) برگشته برگشته کمانداری میکردند - و در تعجیل غنیم قهر می انداختند
 چنانچه روز سر بدامن کشید - و کار بر مظفرخان تنگتر شد - درین هنگام اقبال شاهنشاهی
 لمعه ظهور داد - و فیروزمندی روی آورد *

و تفصیل این تائید ایزدی آنکه در اردو خبر گشته شدن مظفرخان شهرت داشت - و هر یک
 در مقام شتافتن بناحیه بود که آن فرستاده رسید - دل از پراگندگی باز داشته در چاره کار شدند
 خداداد برلاس و مهرعلی و برخی از درویشان نبرد دوست قریب سه صد کس از روی پُر دلی و تیزدستی
 دریا نور دیده رو براه نهادند - و همان قاعد مرثه رسیدن این جوق ظفر طراز رسانید - استشماره روالح
 کامروائی نموده عنان کشیدند - و گرد آویزش برانگیختند *

چنین تا شب رزم و پیکار بود * بُد دست کز زخم بے کار بود

زمانه تو گفتمی بر آمد همی * بهم کوه و دشت اندر آمد همی

درین آشوب جانفشانی و جانستانی (که غنیم را با وجود نصرت از افزونی حرارت آورده جیب
 و بسیاری ترده طاق طاق شده بود) صیت کوس اقبال آن فوج نصرت اعتصام یکبارگی دلربای آمد
 و بهمعنائی بخت بد در همان شب ادبار رو بگیرز نهادند - و بتائیدات سبای نسائم فیروزمندی
 برگلشن آمال اولیای دولت وزید - و چنین فتح پس از چنان شکست رویداد - و فرخی بعد از شدت
 سرمه دیده زری کشید - جان تازه و حیات شایسته و غنیمت فراوان و شادی سترگ میسر شد *

و از سوانح هدایت بخش آنکه شیخ جمال پسروری از مبارزان نفس آماره بود - دران

[illegible]

[۱۹]

(سال پنجم)

بنظر آید - رای بر آن قرار گرفت که شبها برخی از تیراندستان عرصه بیانات در پیشگاه پسر زمین را خندق زنند - و اراختهای آن بناش سازند - تا سپاه نصرت را از میان تسویه مشغول بدست آید هیچکدام درین خدمت به گشاده پیشانی دل نمی نهاد - خواجه شمس الدین خلای (چون حال ترکان را چنین مذبذب یافت - و سرکرد لشکر را سراسیمه دید) از روی برکتی و شگفتگی انجیم این خدمت را بر ذمه اخلاص گزین خویش گرفت - و در اندک زمانی به پایان رسانید - آنگاه از گریز و خدیعت دایره را خالی ساخته بگریختند - باین خیال که چون جنود اقبال بشنود غنیم را گریخته اندیشیده بتاراج آن پردازد - شاید درین هنگام غفلت دست بردن توان نمود مظفرخان مراسم حرم را منظور داشته جمعی کثیر از سپاهی و اردو بازاری را تعیین نمود تا درین حال (که آن نیرو رایان مدبر فریب آریند) در انعام این امنیت کوشش رود - افغانان از حقیقت کار آگاهی یافته دست از حیل باز داشتند - و (چون لشکر اندوه بر سر این گذشتها هجوم آورد) پیاده ها دل بای داده فرار نمودند - و از بیدلای این گروه ضعیف خاطر طایفه ارسوران جنگ درست را نیز پای همت بلغزید - و از صدمات گرزنها پل شکست - هزیمتیان خود را بآب زدند - قریب سه صد کس از سوار و پیاده در موج خیز دریا فرو شدند - و خواجه شمس الدین و خداداد برلاس و چنده از مبارزان ناموس جوی دران هنگام به تیراندازی اشتغال نموده در مرتبه غنیم را برداشتند - و بار سیوم (که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود) نیزت باسب حسین خان سرکرده فوج مخالف رسید - و بر زمین آمد - تفرقه دران جمعیت افتاد - و باین شیر مردان آسیبه نرسید - و بعد از تکاپوی بسیار بسیج چابک دستان کارشناس باز جسر عالی بانمام پیوست اولیای اقبال بشکوه تمامتر از آب عبور کردند - افغانان بیالغزوی همت گریخته خود را به قلب گاه تاج خان رسانیدند - و مظفرخان به معنائی دولت تعاقب این ادبار گزینان فتنه افزای نمود و چون لشکر منصور نزدیک شد متنبهیان راست گوی آگاهی دادند که اکثر اعیان این فرقه گمراه درین نزدیکی جای خندق ملاحظه میکنند - و در خیال ندارند که فوج ظفر موج باین زودی چندین مسافت دور را پی سپهر اقدام همت توانند کرد - مظفرخان خداداد برلاس و برخی از مجاهدان را بر سر است اردو گذاشته عزیمت گرفتاری آن نشوونمندان بدکیش نمود - و ناگهانی بر سر آن گروه استیلا یافت - و باندک آویزش نسیم تائید ایزدی وزید - و مخالف گریختن را غنیمت دانست و بسیاری از آن گروه بدنهاد بکفر نیستی فرو شدند - اراجمله سر تاج خان پنوار را نادانسته حاجی خان پهلوان بریده آورد - و جمال خان غلزی (که اردو دران نامور برد) زنده بدست آمد

دروزی آورد - و سرگرم نیکو بندگی شد - و خدیو در دین خدمت‌های او را پذیرفته اعتبار افزود - و سرانجام آن ملک وسیع از گذر چوبه نا گزهی بتدبیر و شیجاعت او تنوش یافت - و حتمً ثانی شد که سپاه آن سوره از خرد تا بزرگ در صلاح دید او برده کارانمای شوند - او از روی عنایت و دانستگی پاسبانان سلطنت و احکام خلافت نموده عدالت پیرای گشت *

و از سوانح نوازش فرمودن امرای گجرات است - خوی ستوده شهریار آمانی لعل طهر دارد که به نیروی ترجمان ابدایی ناقصان بارگاه دین و دنیا را استعداد کمال می بخشند - و مستعدان صافی گوهر را با نوازش مدارج فرهنگ و افزونی مراتب اعتبار بیایه والا میسرانند - و هواره باکیسر نظریات طفت (از خاک زر و از گل در برآورده) رنگ آمیزی بزم صورت و معنی را بر دوش نظرت لازم دارند - خامه گروه را (که شایستگی کردارشان آیند مکانهاست) در اندک فرمته چهره گشای پرده نشینان درونی شده جمال می آرایند - و حسن می بخشند - و بتارگی مصداق این داستان اقبال اعتبار افزودن اعیان گجرات است *

چون در پرورش نخستین رباب اقبال سایه معدلت بران دیار انداخت این گروه بقلاواری سعادت جبهه‌سای نیاز گشتند - لیکن از اوژونی بخت و بدگوهری ذات (چون التجا از صمیم دل نبود - و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت) از کم بینی و کونه اندیشی جمعی فرار اختیار کردند و برخه در مقام گریز بودند - خدیو عالم از وفور مهربانی و فرط قدرشناسی نظر بر حال عموم خلایق و خصوص تربیت آن تیره خردان شایسته نیستی را چندگاه از تصرف باز داشتند - درین سال همایون اورنگ نشین معدلت آثار (پشیمانی از ناصیه حال آن طایفه دریافته) نظر خاص انداختند اعتماد خان را (که بعقل معاش و وفور تمکین و فرط صلاح امتیاز داشت) بزید عاطفت اختصاص فرموده ریاست دربار مشکری اقدس باو تفویض فرمودند - که [آنچه درین بارگاه سترگ (که نمونه مشاغل عالم بالاست) از نقیر و قطمیر فیصل یابد - خصوصاً معامله جوهر و مرصع آلات] بدیده‌وری و در بر بینی و راست اندیشی او قرار گیرد - و آن خان حبشی را نواخته به نیل مناسب سرفراز گردانیدند و ملک اشرف بحکومت شهر تھانیسر اختصاص یافت - و وجیه‌الملک را بسربراهی بعضی خالصات گجرات فرستادند *

و از سوانح آنکه صادق خان بسجده عبده قدسی جلا افزای نامیه عبدیت شد - و عاطفت شاهنشاهی پرورش لغزش او پذیرفته مستغفب الطاف گردانید - در پرورش بلاد شرقی خدیو عالم او را

(۲) نخته [ز] روزی آورد (۳) نخته [ل] شایسته گروه را (۴) نخته [ب] در پرورش آن ناحیه

نخستین (۵) در [چند نخته] ملک اشرق - و در [بعضی] ملک اشرق *

که شکی شمت درین تکاپوی تحصیل اسباب داغ است - و غارت گفان بصورت بدست بود
(که از سرکار کماؤن است) شدت - که عینت معادن و معموری آن ملک در جوهر خوشمندی او
اختلال انداخته بود - ازانجا [که کار سارن جهان آفرینش چنین بردوش شمت منس نمود
آراسته اند (که بدکاران و بداندیشان این بارگاه خلافت را تکاپوی سخت در سزا یافتن بخشند)
تا بوسیله خود ببدافراه رسند] این مدحوش ادبار در نگال و حلاک خود شتاب آورد - و ارگیشتر
سر رشته تدبیر دران سرزمین جنگ بے تزلزل کرده شکست یافت - و به تیر و بندوق زخمی شد
و پیشتر از آنکه حقیقت حال بسع همایون رسد بنزل مکانات گرفتار آمد - و چون شورش او
بسماع اقبال رسید صادق خان را با بعضی از سادات بار شد و امروخته و طایفه دیگر از مبداران فرستادند
(اگرچه بواسطه زخم کاری از بد مستی و تخیلات باطل قدرت بهوش آمده خمار آلود بود) لیکن
از صیت سطوت فوج نصرت اعتصام هشیار تر گشت - و ارباش بد گوهر از گرد او پراکنده شدند
و بسعی هوا خواشان مصلحت چنان دید که کشتی سوار شده خود را پیش منعم خان خاننسان رساند
شاید که بوسیله آن سپه سالار جرائم او بطیلان مسامحت پوشیده آید - از حدود گذشته منفسر
بکشتی در آمده روی در سرعت داشت - تیز دستان عرصه آگاهی در حدود قصبه مارشرو رسیده
بدست آوردند - و باشارت والای گیهان خدیو بدار الخلافه آگره در منازل او گذاشته باسلام آستان متدس
شناختند - و در اندک فرصت بهمان زخم جانکاه روی در نقاب اختفا آورد - و همانا که خاطر غیب دان
شاهنشاهی بر حال او آگاهی داشت - از آرزو ذانی و عاطفت فطری فخواستند که او را در سفر
آخرین خجالت زده بینند *

و از سوانح آنکه حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین فرزندان مولانا عبدالرزاق گیلانی
(که در حکمت نظرو طالع بینش فراوان سرمه دیده و روی او بود) در اواسط اسرداد ماه الهی ناصید امروز
عقیدت گشتند - و بعواطف روز افزون سر بلندی گرفتند - (چون گیلان بدست فرمان روی ایران در آمد
و خان احمد والی آنجا از معامله شناسی بزدان افتاد) مولانا عبدالرزاق از حقیقت اندوزی
و راست کیشی در شکنجه بند قالب تهی کرد - این جوانان سعادت منس باین درگاه والا پناه آوردند
و جوهر دانش و بخت مندی ایشان بتوجهات قدسی افزایش یافت - (اگرچه حرسه برادر
در کمالات رسمی از ممتازان زمان بودند) اما حکیم ابوالفتح را شناسائی نبض زمانه و دریابیت روزگار
و خواندن سواد پیشانی و بسا از صفات آدمیت غار چهره هوشمندی بود *

(۲) در [چند نسخه] باره (۳) نسخه [۱] که در حکمت نظر دنیاله بینش فراوان (۴) نسخه

[ی] در شکنجه عقیدت *

سراپجام دادند - و ننگهائی (که مال بندگان بوده بجای لشکر از می انداختند) حلال شان نداده و دست ازانجامه شیاعت خان و میرزا عبدالله و میر معزالملک و قاسم خان کوهر بر و دوست محمد بابا دوست و محمد امین صاحب توجیه را اربساط حضور محترم ساخته به بنگاه فرستادند تا منع خان خانانان موافق جمعیت هر کدام در آن حدود جایگزین نماید - چه سبب عائی و شیده والا ست که بارباب جرائم چنین سلوک رود - و پرده دریده این گروه را بطایمان فتوت پرشیده آید (اگرچه صورت پرستان ظاهرین این را از قسم عنایت و آثار جمال شمرند) اما درون شناسان معنی پرست از بے التفانیهای سترگ دانسته از سیاست بزرگ قهری اعتبار کنند - چه اخلاص پیشهای عقیدتمند را عذابه الیم تر از حرمان صربی (که از راه قهر باشد) نشان نداده اند - [اگرچه دوربینان عرصه معنوی به نسبت طایفه (که بنیای والای اخلاص نرسیده اند) از قسم عاطفت انگارند] اما در دین احلی تحقیق (که خاص الخاص بزم دانائی اند) متیقن باشد که آن گروه محروم گمراه را بطرز ایشان گذاشتن در رنگ بیمار علاج پذیر را دارو نکرده بطبیعت سپردن از اعظم فنون قهر است •

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس شاعنشاھی

از آغاز طلوع نیر اقبال تا امروز (که عنقوان ظهور نباشیر دولت ابد پیوند است) نخلبدان بوستان قضا و کارگذاران بارگاه تقدیر در چیز را برحمت والا طراز لزوم داده اند - نخستین صافی درونان عقیدت گزین را در خور وقت از خلوت کده خمول بر آورده بجلوگاه عیان آراسته مرز جلال نعمت سعادت میگردانند - یکی را انسر امارت بر سر می نهند - و دیگری را بتشریف کرامت اختصاص میبخشند - برخی را نیروی زنگ زدائی خرد میدهند - و طایفه را نورانزای گوهر شمشیر میسازند - دوم بدگوهان تیره دل را بگوئیای تحقیق اندازه گرفته بکمر توجه بل بکوشه از اورنگ نشینی دولت ببادانراه مشعل آگاهی می افروزند - جماعتی را بفنون خواری و شرمندگی آغشته مرز انواع نگال ساخته به خراب آباد عدم میفرستند - و طبقه را باقسام بیماریها سرزنش کرده بصد گونه دردمندی و جانگاہی شکیب ربا دل شکنند - بعضی را غبار آلود خاکستان آستان داشته در نوحیده نرین زندگانی مبتلا دارند - و بسیاری را سرگردان بادی ناکامی ساخته برای گذارش سجد ندامت بدرگاه والا آورند - چنانچه درین شگرفنامه جابجا بدان اشارت رفته - و بتارگی مرات این مقصود سرگذشت میرزا سلیمان است - آزان باز (که حضرت فردوس مکانی او را ابالت بدخشان عنایت فرموده بودند) پیوسته لوازم اطاعت و آداب نیکو خدمتی بجای می آورد

۳۰۰۰ نفوسه آید اختصار

[illegible]

جارید در ماند - و همانا باعث خسارت بدخشیان استقامی بیگم بود - که ارسه تدبیری و قدر نشناسی [راهِ مُدارا (که اساس کارگاهِ تلقی است) یکبارگی گذاشته] زمان و مکان و محل و مقدار سیاست را منظور نداشته - و چون غبارِ دروغ سازان فرو نشست بیگم کین را با تدبیر آمیخته در برانداختنِ اعیانِ ملک (که بدگویانِ شورش افزا بودند) شمت گذاشت - و از امور (که سرمایه خُسرانِ ساکنانِ آن مرز شد) نازله جانکاهِ میرزا ابراهیم است - چنانچه مجله گذارش بامت از سنج این قضیه دلکوب بیگم با جمیع بدخشیان (که دران لشکر بودند) کمرِ عداوت بر بست و دشمنیِ خصمِ معوم کشید - و با خانم زبانِ طعنه درآورد - و قدم او را شوم گرفت - و بارها در مکالماتِ رسمی و مطارحاتِ عرفی بطرز کتفه که تو رهنمیزی بودی - ترا بخیلِ نیکی برداشته تربیت کردیم - ندانستیم که خامیت چنین داشتی - و امثالِ این مقدمات (که کم دانشان سراپند) در میان آورده - و همگی خیال آنکه از سلوکِ چنین ستوه آمده بگشغورود - و میرزا شاهرخ را در کنارِ عاطفتِ خود تربیت نماید - خانم از اندیشه جَدائی شاهرخ میرزا از همه را پرداخته طعنهای جانکاه را ناشنوده انگاشته - و پیوسته در کمین انتقامِ عشرتِ تحلیلی نموده - و از اسباب (که سرمایه تجدیدِ نفاقِ اهل بدخشان شد) آمدنِ چوچک خانم کوچِ عبدالرشیدخان کاشغریست با دو پسرِ خود صوفی سلطان و ابوسعید سلطان بجهتِ مراسمِ تعزیتِ میرزا ابراهیم - پس از تقدیمِ لوازمِ پرسش و رسومِ سوگواری حرمِ بیگم را از سیاهپوشی برآورد - و چون مجلس بانجام رسید از فرطِ اندوه و افزونی غم باز بلباسِ ماتم درآمد - چوچک خانم آزرده گشت - و دل در نکوهشِ حالِ او بست و بملاحظه قریبتِ قریبِ دلنهادِ معاونتِ خانم شد - و بارها بزبان آورد که حرمِ بیگم را لایق آنست که سر رشته تیره را از دست ندهد - و در مراسمِ احترامِ خانم دقیقه فرو نگذارد و در نشستها پستی بطلبد *

و آنچه ^(۳) افزونده آتشِ مخالفتِ بدخشیان بتازگی شد آنست که میرنظمی ^(۴) انا لبقِ میرزا شاهرخ و جمیع کثیر از اعیانِ بدخشان و شیخ بابای والی (که از حرصِ اندوختن و حیل سازي لباسِ درویشی را زبانِ گدیه خود ساخته بود) صوفی سلطان پسرِ چوچک خانم کوچِ عبدالرشید خان کاشغری را به بزرگی برداشته در تزیینِ درویشِ مذکور (که بزبانِ وقت خانقاه گویند) هم قسم شدند که نقشِ هستی حرمِ بیگم از دیباچه روزگار سترده آید - و میرزا سلیمان را عزلت نشین کنجِ خمور گردانند - درین اثنا یکی از مسترمانِ هنگامه شورش حقیقت را بمیرزا رسانید - همان زمان

(۲) در [چند نسخه] عموم بخصوم کشید - باخانم (۳) نسخه [ز] افزونید (۴) نسخه [ل]

و مخالفانِ بدخشان (۵) نسخه [ز] چوچک خانم - و نسخه [ل] کوچک خانم •

من ترا در گروه مخالف مانده از نادانی سرمت گزیدم - خدنی بر من بختود - و در اندک فرصتی
 با میرزا سلیمان و لشکریانی آن سرزمین روی مبارزت بصوب کولاب آورد - بعد از مغرور بشوئی و بقاء بود
 و اسباب و اموال اندر خفته از بدست افتد - و از بواسطهٔ برانگیزی بدخشان آفست که (ملازمین
 میرزا سلیمان از کابلستان چون بتوجه میرزا حکیم و سران آندیار بسال پناه بر آمدند - چنانچه ایمانی
 بران رفته) میرزا سلیمان بکابل آمد - و چون کار نساخته برگشت محمد قلی شغالی و چند را
 (که در خدمت مساعله نموده بودند) متبذّر گردانید - و برخی را بزدن و طایفه را بسزانش پیش آمد
 و حاجی نمن بیگ را از تغییر محمد قلی ایالت قندوز داد - و قفقزیایی و یوسف قلی و دیگر کچی خاندان
 و سعید بیگ پسر او و حاجی فخرگی و باقی بیگ و جمعی گریخته پیش حاجی نمن بیگ شدند
 و آن فرمایه بآن بدخدمت آن ناسپاس همداسقان گشت - و میرزا شاهرخ شفت ساله را با اتفاق خانم
 برگرفته گرد نفاق انگیزتند - و همگی اندیشهٔ این گروه آنکه ولایت میرزا ابراهیم بدین شاهرخ
 بار گردد - و دکان دیگر سرانجام یابد - و ملاذ بد ذاتان رونق گیرد - میرزا سلیمان فتنه اندوزی
 این شورش طلبان شنوده متوجه نشانیدن این غبار گشت - بدگوهران شرافت در قلعه را قرار کرده
 لوازم نقص بنقدیم رسانیدند - قریب چهل روز امتداد محاصره کشید - و از جد گزینی میرزا سلیمان
 و تکاپوی برخی از نیک اندیشان میرزا شاهرخ سعادت ملازمت میرزا دریافت - و تمامی آن گرد
 حق ناشناس گرفتار شدند - میرزا آن بدنهادان مگس طبیعت را بند کرده به قرائتین روانه گردانید
 و از حیلۀ مندی این بدکاران با ساکنان آن قلعه ساخته مهر علی را (که ایالت آنجا داشت)
 بے ناموس کردند - و هنوز کسی را بگلانی نگرفته بودند که اعیان قرائتین بآن خود سران تبه رای گفتند
 که نه در ما کسی شایان سرداری ست و نه در شما - از دو کار یکی ناگزیر است - یا میرزا شاهرخ را
 بدست آورید - تا در پیش او خدمت گزینیم - یا ازین دیار بر آمده اندیشه بشود کنید - و کار
 بآن پایه رسید که این گروه را دستگیر سازند - ناچار آن شورش طلبان بعنوان درویشی بدبخت شدند
 و حرم بیگم حاکم آنجا را تنسقات فرستاده استدعای سزادان نمود - آن گروه بوسیله
 شیخ حسین خوارزمی نجات یافته بکابل آمدند - و لرناسازگاری و قذذب رای حاجی نمن بیگ
 و چندی برگشته به بدخشان شتافتند - و سعید بدخشی و تنگری بردی قوش بیگی و حاجی بیگ
 و باقی بیگ و برخی دیگر بدرگاه جهان پناه روی التجا آوردند - و چون این شورش فرو نشست
 محمد قلی را اعتبار افزوده قندوز باو دادند - و شاه طیب را (که بحرم بیگم قرابت قریب داشت)
 انالیتی میرزا ساختند *

شاه طایب و شورش شاهرخ میرزا معلوم شد (متوجه فرستادن این گدیز خدای گشت - حاتم همان زمان (که چنین بپراخی بود)) میرزا شاهرخ را گرفته بصوب خذرقوه روان شد که (اترایان رجوع آورد - و مسجد قلی ملحق گردد) بدبخشان معادرت نماید - و گرفته بدراب و لا شفاونه داعیه سالی آستان جلال شود - چه خانم از قدیم نسبت خدمت و عنایت حضرت شاهنشاهی داشت - و بعاطفیت خدیو عالم او را استظهار عظیم بود - چون بمشورای خذرقوه رسیدند ایماق جوق جوق فراغ آمدند - و مسجد قلی نیز پیوست - میرزا شاهرخ مراجعت نموده باندک سعی اندراب را بتصرف درآورد - و از انجا بجانب کهره روان شد - سبز تولکچی حاتم انجا آمده دید میرزا شاهرخ خانم را درین سرزمین گذاشته بغری رفت - سلطان ابرادیم (که نسبت خوشی بمیرزا سلیمان داشت) غوری را استحکام داد - هرچند پسر او را روی آوردند (که اگر قلعه نیازی این جگر گوشه تو بخاکستان هلاکت غبار آورد خواهد گشت) او چنان پاسخ پیرا شد که هرکه آبروی حقیقت و وفا بسعی خود ریزد خون او ریخته به - و در حراست آن قلعه چون اخلاص نهادان پای همت انشرد - و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمت آنسود داشت که حرم بیگم و دیعت حیات سپرد - بکشم رفته لوازم تعزیت بجای آورد - و از انجا متوجه غوری شد - شاهرخ میرزا کاره نساخته باندراب شتافت - میرزا بجانب هندکوه عزیمت نمود تا اموال و زه و زاد ایماق بدست آید - و جمعیت میرزا شاهرخ پراکنده گردد - درین اثنا به مکرانزائی بدنهادان میرزا شاهرخ عرضه داشت که محال متعلقه میرزا ابراهیم را وا گذارند - تا شورش فر نیند - و اتفاق و یکجبهتی پدید آید - میرزا سلیمان بجواب آن نپرداخت - چون مال ایماق بدست آمد و جمعیت میرزا شاهرخ اختلال راه یافت ناگزیر براب رفت - و از انجا بمشورست شتافت که تنگنای بدخشان را بنای خود سازد - میرزا سلیمان از راه دشت متوجه انصوب شد - و در وقتی (که میرزا شاهرخ بدر راه غوری و قندوز رسیده نرده داشت - که بکدام صوب شتابد) ناگهانی فوج حراول میرزا سلیمان بسرکردگی مهرعلی رسید - و جمعیت میرزا پراکنده شد - میرزا شاهرخ و محمد قلی و نور بیگ برادر او و سبز تولکچی و قلیچ از واژونی بخت برگشته در مبارزت کارنامه بتقدیم رسانیده غنیم را برداشتند - و خود را بکوه کشیده انجمن رویه روان شدند - میرزا سلیمان اردوی میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجه حرم شد - و میرزا شاهرخ بعد از کوه پیمائی و گریه نوزدی و ناکامی بسیار از غفلت نگاهبانان قندوز را بدست آورد - چون بنه و بار بسیار از بدخشیان

(۲) نسخه [ل] معادرت (۳) نسخه [ی] بزرگ نهادان (۴) نسخه [ی] آورد (۵) نسخه [ا]

ایر بدخشان را (۶) نسخه [ب] نور محمد برادر او (۷) نسخه [ل] میر تولکچی

میرزا ارنجیا بکابل آمد - و همگی اندیشه آن داشت که بیگ رقیبی برانش میرزا شاهرخ مساجد
اگر حکیم میرزا یازوی دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد - و اگر در کابل خوشی تواند داشت
در آن هم نگذری بود - و آنرا در بعضی گویند بدخشان سار - و اگر نه بدرگاه مقدس شاهنشاهی شفاعت
در انجیام مکتوب خاطر جست و جوی نماید - میرزا حکیم چون نتوانست شورش اثر ناصیه حاکم او
در یافت معتمدان را همراه ساخته بصوب هندوستان روانه گردانید - میرزا از حدود بگرام غرضداشت
مستوی بر هزاران خجالت و ندامت بدرگاه والا فرستد - شهریار فراخ دستان قدر دل را و افطرت
بگشاده پیشانی و شکفته دلی پوزش پذیرفته نوازش فرمودند - و بامرای پنجاب منصور مطاع
شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازم ضیافت و احترام کرشند
و خواجه آقا جان را از ملتزمان بارگاه حضور با نفائس و شرائف هندوستان روانه ساختند که پیش شامانه
فنون عواطف شاهنشاهی را خاطر نشان آن پادیه پیمای غربت نماید - او بر ساحل دریای سند
مسرت افزای خاطر میرزا شد - و دل غم آمیز و همگین او را بشادی هم آغوش ساخته اطمینان بخشید
و همچنان در هر چندگاه یک از طرز دانان بارگاه اقبال را با نوازش تازه بصوب او فرستاده دل میدادند
و جان می بخشیدند - و کارگران تقدیر درین کهنه سرای دنیا (که مکانات خانگه کردار است) او را
بر واسطه آن لغزش باستانی در خاکستان ناکامی غبار آلود حوادث گردانیدند - و چون نصیب از سعادت
داشت روی نیاز بدرگاه مقدس آورد - و ارنجیا (که عتبه اقبال گیتی خدیو چشمه سار مرد می
و آزر است) بفنون عاطفت مشمول شد - و فرستادهها میرزا را بعضی در حدود سند و برخی
در نواحی بهیروز رسیده بتعظیم و تبجیل خوش دل گردانیدند - و امرا در حواشی و حوالی
قبول خود مراسم استقبال و لوازم احترام بجای آوردند - و چون نزدیک بدارالخلافت رسید نوکینان
والا شکوه و آمرای بزرگ و ارکان دولت و اعیان ملک بحکم والا فوج فوج و جوق جوق آراسته پذیرا شدند
و چون در سه کروهی بار شوق گشود گیهان خدیو قدر دان از وفور بزرگ منشی و فرط عاطفت
بآنصوب سند اقبال را جلوه دادند - کار پردازان بارگاه خلافت دولتخانه مقدس و آن مصر جامع را
آئین بسته بودند - و عالم را نگارخانه چین ساخته - از پیشگاه دولت سرای عزت قاسر منزل
فیضان کوه تمثال باد رفتار را بسلسل طلا و نقره و پوششهای زرین و جواهرگران بها حسن افزوده
در رویه داشته بودند - پای نظر از جای میرفت - و چشم دل را حیرت می افروزد - و در میان
هر دو زنجیر نیل یک قلاده چیتة بشرائف جواهر و نفائس لباس بر مهد گردن مزین جلوه گر بود
و نظر نریب در بینان میشد - و در زیب انزائی مسالک شهر و زینت پذیرای مناظر صحر

[illegible]

(۴) در خورجی و بزرگی • برآینه برآینه برآینه

۱ - کوهستان و کوهستان
 ۲ - کوهستان و کوهستان
 ۳ - کوهستان و کوهستان
 ۴ - کوهستان و کوهستان
 ۵ - کوهستان و کوهستان
 ۶ - کوهستان و کوهستان
 ۷ - کوهستان و کوهستان
 ۸ - کوهستان و کوهستان
 ۹ - کوهستان و کوهستان
 ۱۰ - کوهستان و کوهستان

نوموئي و همگام حاج بدست آمده بود) بنظر اندس در آورد - و خدمتِ سرگذشتِ آن ملک را يافتند .
 (که پيشتر اذارش يافته) به بيان تفصيل طرأ بموقفِ عرفِ مقدس رسانيد - و محفوفِ خطابِ
 کونالون گشت . و خدماتِ ماني و ملڪي برلى زبني او نفوذ فرموده . او را مشرفِ ديوان ساختند
 و او در راستي و کم آزي خدمت گزين آمد - و در بے طمعي رواج بخش مهمات شد - کاشي کيده در
 و انتظام کش نبوده که اندک ناملايمي در کست زار خاطر نشو و نما يابد - و بانس و امراض
 بدبرد - اين خصلت را خرد گزيان در بين در صوم جهانيان از نکو خيده تون خضائل شمارند
 على الخصوص در رياست مند که مهماتِ عالميان باو مقوض باشد - و بوکالتِ اين چنين خديو عالم
 مختص گردد - و اگر تعصبِ ديني غار چهره فطرت او نبوده و ذيلتِ نخستين چندان نکو خيدي
 نداشته - و باين حال نظر بر عموم زمانيان در سيور دلي و بے طمعي (که بازار آن پيوسته کساد دارد)
 در خدمت گذاري و کدرزي و کار داني و قدر شناسي کم نظير چه که بے دليل بود .

و از سوانح آنکه ولايت گدحه از تغير راي سرجن صادق خان را جاگير کرده بانظام آن حدود
 رخصت ارزاني داشتند - و راي سرجن را چنانچه جاگير شد *

و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان آمده استبعاد ملازمت نمود - او را بمنصب والا
 اختصاص فرموده به بهار فرستادند - او از سادات تربت خراسان است - عيش مير عزيز در ملازمت
 حضرت جهانباني برتبه وزارت رسیده بود - و بغيرا حکيم نسبت کولکلاشي داشت - در شجاعت
 و کار سر کردن نام گرفت - خواجه حسن نقشبندي از غبار خاطر (که دنيا پرستان را باندک توجه
 بهم ميرسد) در مقام استيصال او شد - از عاقبت بيني بدرگاه والا پناه آورد - و به نظر عاطفت
 ملحوظ گشت - و هديرين سال ميرسيد محمد مير عدل را ايالت بهکر عنايت فرمودند *

و از سوانح آنکه جلال خان شربت گواراي واپسين نوشيد - پيشتر گذارش يافته که او را
 بکمک لشکر سوانه فرستادند - چون بميرتبه رسيد سلطان سنگه و رام سنگه برادران راي راينگه
 و علي قلي خويش شاه قلي خان محرم پيغام دادند که بحکم مقدس همت در استيصال چندر سين
 بسته ايم - او باستظهار کوهستان و دشواري مسالک و هجوم متهوران جان نثار دم استقلال ميزند
 هنگام مدد است - جلال خان بسرعت روانه آنديود گشت - چندر سين از آمدن اين اناج اقبال
 بروباد بازي درآمد - و به تزويرگاه شتافت - مبارزان اقبال باطن او را ظاهر دانسته بر سر او رفتند
 او در کوه کتوجه^(۵) پناه گرفته بپنگ آمد - جمعي کثير بگروهاکت فرو شدند - و چون آبروي او

(۲) در [بعضی نسخه] تکرومي - و در [بعضی] تکروري (۳) نسخه [ي] و طرز تحقيق (۴) نسخه

[اب] در راستي و دستي و کم آزي (۵) در [چند نسخه] کتوجه *

که نواز خورده اند و هم آن سواد آری منعم خان را روزگار سبوی شد - و داود از بد نهادی نقشب پیمانی نمود - سر به شورش برداشت - و امرا را کم خودی و بغض آری و حسد اندوزی بای حمت نبخشوده سبب یک ایران ملک معمر برآمدند - و اکنون در خلل طوق سرگردانی پادشاه حیدر و هیسان اند - نه راس بودن و نه روی رفتن بآستان مقدس دارند - و تفصیل این داستان عبرت بخش بر سر اجناس آنست که چون منعم خان خاننشان هنگامه آرای صلح گشت بصوب گهوا گهاث شدنند گردن فتنه آنشوب را فرونشاند - و اینجا معاودت نموده شهر گور را (که در زمان پیش دارالملک بود) آبادان ساخت - هم بجهت آنکه گهوا گهاث (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیک عساکر گردون شکوه باشد - و غبار شورش آنحدود بیدارگی فروتنیند - و نیز این جای دلتشای (که قلعه شگرف و عمارات سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتداول روزگار و خرابی عمارات حوالی آنجا خواص سبیت انکساب نموده - خاعه در زمان سپری شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بگذرد آبگردش می شود - و هر چند شناسندگان حقائق آن مرز گفتند سودمند نیامد - دست بتول عام پسند زده جهان را در گرداب فنا داشت - توکل خاغان بارگاه تحقیق آنست که پاس مراتب تدبیر و فروغ خرد (که نگهبانی عالم اسباب است) داشته کار سازی آنرا بایزد بیچون حواله کند - نه بآن عقل صواب اندیش و اسباب ظاهر - و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین الدین احمد خان فرخودی لعل خان حاجی خان سیستانی هاشم خان محسن خان حاجی بوسف خان قندورخان میرزا قلی خان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل و بسیاری از امرا (که هر یک شایسته معرکه آرائی و کشور گشائی بود) بر بستر خوابستان هم آغوش نیستی غنودند - و شورش قالب تبیی کردن عموم پذیرفت - اگرچه دران سال در تمامی دیار شرق قندهار فنا تولزل در ارکان زندگانی انداخته بود لیکن دران شهر ظهور طرفانی داشت *

خانان (چون برخلاف رای اکثر مردم کوشیده بود) بر سخن خود ایستاده عبرت نیک گرفت (چون جوشش فنا از اندازۀ گذشت - و از تباهی حال آگاهی یافت) در چاره گری نشست درین اثنا خبر فتنه جنید در صوبۀ بهار شیوع پیدا کرد - و باعث برآمدن ازان گریه نیستی بدست افتاد - و بعزیمت عبور آن ناحیه ازان شهر مصائب برآمد - شگفت تر آنکه در آن طوفان وبا (که برای مصیبت عموم داشت) گرد آسیبی برداشتن هستی او نداشت - و بمجرد رسیدن بنادۀ باندک بیماری پیمانۀ حیات او لبریز شد - و ازین سانحه اختلال عظیم در جمعیت آباد لشکر منصور پدید آمد - [اگرچه اولیای دولت شام خان را برباست برگرفتند - و اعتماد خان خواجه سرا

(လှိုင်)

(9 A m 8.30)

[illegible]

آزار بهجت از نامیدی نظار او پدید نیامد - گیتی خدبو بر خالی آن ساد لوح بهمنمود، برود
 بیشتر خواهش کوتاه او را آرام بخشیدند - لیکن از آنجا (که کذب و بیسخطی جهانداری و مومل توانی
 آنست که اشم را بر مهم گزیده سر رشته اساس سلطنت اردست نگذارند) خار جهان را (که بهانشیر
 نصرت اعتصام بتسخیر بدخشان آمده شده بود) بکشایش ولایت بنگانه و نصیبت آن ناحیه
 نامزد فرمودند - و بهنصائح خرد انزای سعادت آموز (که سرمایه آوردگی جهانیان و دست او بر
 رضامندی ایزدی ست) اختصاص بخشیدند - و شب استغذارمذ بنجیم آذر ماه الهی بهنغدات والا
 پایگ اعتبار انزوده بریاست آن ملک رخصت کردند - و راجه تودرمل را (که از معامله دانان کارشناس
 بود) نیز همراه ساختند - و حکم متدس بنغاز پیوست که جمیع امرای بنگ و زمینداران آن بلاد
 خان جهان را کار فرمای احکام خلافت دانسته صلاح دید او را مرضع خاطر همایون انکاشته در گشایش
 و آبادانی ملک نگاہی شایسته نمایند - و ایالت پنجاب از تغییر او بشاه قلی خان محرم (که
 در شجاعت منشان درست اندیش امتیاز دارد) تفویض یافت •

خان جهان بآئین بخت مندان عقیدت گزین روی بخدمت آورد - امرای بنگانه در صوبه
 بهار حوالی بهاکل پور رسیده بودند که ورود عساکر ظفر طراز شد - این سرگشتگان خطرگاه غرض را
 سراسیمگی انزود - نه رلی برگشتن و همراهی گزیدن - و نه روی بر تافتن و عزیمت درگاه نمودن
 اکثره نقاب شرم انکنده (ناسازگاری آن ملک و مسموم گشتن هوای آن دیار و غروشدن بسیاریه از مردم
 بر دیباجه^(۲) انصاح نهاده) از معاودت تقاعد نمودند - و برخه از بدنهادران فتنه اندوز معامله مذهب
 بدیان آورد؛ در سرداری خان جهان شروع هرزه درائی کردند - بفرسوط شاهنشاهی و تدبیر انزائی
 راجه تودرمل و فراخی حرمات خان جهان همه مهر خاموشی بر لب نهاده همراهی گزیدند
 اسعیل قلی خان با طایفه از دلاوران کار طلب در پیشدستان لشکر منصور جای گرفت - و به نیروی
 تائید ایزدی و کار انزائی و خدمت گزینی این پیش روان عزم پردلی گدھی (که دروازه ملک
 بنگاله است) باندک سعی مستخلص گشت - و ایاز خاصه خیل (که ضبط آنجا بار متعلق بود)
 زنده بدست افتاد - و در گو نیستی خاکسار شد - داؤد از فرط غرور بدگورانه خیال آمدن انواج
 گیتی گشای را باین زودی نمی کرد - ناگهانی از شکوه صیت جنود اقبال در مقام چاره گری شد
 و به تیزدستی مقام آگ^(۳) محل را (که یک طرف او دریا حصاری میکند - و جانب دیگر کوه سترگ
 عرائق و مرل سرانجام دهد - و در پیش خلاب عظیم مسالک طرق را مسدود دارد) برای معسر گزید
 که قطع نظر از آنکه پناه ست استوار معظم ولایت بنگاله را پیشگاه است - چنانچه نشینندگان این مرحله

نمی یابد - و با وجود ازلگ نشینی ملک معنی و جهان اموزی اوانی مریضی حقیقت
 برستش معبود حقیقی را در نظام ظاهر نیز اندیشید، چون صورت ارباب خدای خود را می پرستید
 و بتدریج شان تیان روزگار را معنی پرست میگرداند - و ازین روی طوائف مشاهده جمعی از پیش روی
 قائله وجود را (که در حق این گونه بعضی را قیتمی داند پرستی و قبول الهی است - و طایفه را همان
 بزبان شناسی و نظری مرحمت ایزدی) چون ارباب ظاهر عبادت معنوی سروده کتابی سخت
 می نماید - و صورت پرستان را باین گزیده روش آشنای بزم معامله دانی ساخته بشمار حقیقت
 رهنمون میگرد - و چون نبض شناس روزگار علاج این بیماران چنین اندیشید: درین صورت خاک برسی
 گرده بردامن کبریا می او نمی نشیند - بارها در خلوت سرای تقدس بر زبان حقائق نثار جلو ظهور
 داده که [هرگاه نشان سترگی آدم (که بشناسائی حقیقت و گردآوری گردآور شایسته بار گردد)
 در خانه عنصری (که منزلگاه تعشق و تودد است - و آنرا بزبان روزگار بدن خوانند) بدید نباشد]
 در زندان خاکستانی چگونه جسته آید - و نیز [چون در منازل اعتدالی زمانی (که اجساد تبارت
 ازان است) شهسوار مقصود را پی گم شود] پس از گسستن تار و پود مزاجی در زندان مونی (که گذرگاه
 تندباد قهر ایزدی است) کجا آید داشته آید - هرگاه در خانه خودش نتوان یافت در خانه خاک
 چگونه نقاب گشاید - اگر دید^(۵) انصاف بین برده خانه خاند خراب را (که گور نامند) معمور نکردند
 لیکن این سخن بهر گوش در نرود - و بهر دل نه نشیند - پس ناگزیر فطرت مزاج شناسان فراخ حوصله
 آنکه از دید این خزان به بهار گلشن خاطر را در عواصف شورش ندارند - و اندیشه^(۶) زمانیان را (که
 بدین طرز عبادت ایزدی انگاشته اند) نمائشی بوده مشرت بهار به خزان بجای آورند - و ازین رهگذر
 صدر آرای اقبال شب زمیاد بیست و هشتم بهمن ماه الهی از دار الخلافه فتح پور بصوب اجپیر
 نهضت فرمود - و معدلت افروز و نشاط افزای منزل بمنزل رهگرای شد - و بهمعنائی نایب ایزدی
 روز اشتاد بیست و ششم اسفند ارشد ماه الهی خطه فیض اساس اجپیر مخیم سادات همایون گشت
 و بآئین معتاد از یک منزل پیاده روی بمشهد قدسی آوردند - و ظاهر را ذریعه نور انزائی باطن
 ساخته گلچین بوستان حقیقت^(۷) آمدند - و مبلغی گرانمند بعتبه نشینان آن آستان تقسیم یافت
 و جلال و طائف باهل انتظار قرار گرفت - آزمندان را توانگر دل گردانیدند - و آسوده خاطران را
 صدر نشین بارگاه قبول ساختند - و از میمنت نزول ریای عالی آن دیار نصارت دیگر یافت

(۲) نسخه [۱] می فرماید (۳) نسخه [۱] مناظر (۴) در [بعضی نسخه] اجساد احیا (۵) در

[چند نسخه] دید^(۵) انصاف و مدین نبوده (۶) نسخه [۱] اندیشه ایان را (۷) نسخه [ب]

هر یک در کار خویش نقایصی متذکره نگار داشت (بهاسپاس مال و جلال و ناموس و دین) که نژادی
 عموم جهانیان ارس ننگزد (و فراخم آردنی برانند کیمای آندبار رخصت فرمودند - و چنانچه بعضی
 جلالی توانست باید اندبار ظاهر آرزوند گرانبار جنوهر اندر ساخته رقیبه معنوی را امرایش دادند
 سرداری آن صوبه بنام میرزاخان متذکره گشت - و محل و عهد مهمات برلی زمین و ایرخان نفوس بامت
 و امینی آن معموره دلگشا بعدالت منتفی میرزاخانده منتظم گردید - و مقصوب جلال اندر دینایی
 بکار گذاری بپادشاه تعلق پذیرفت - و بمشیموری افواج کشور گسای آن ناحیه بکیاست میر مظفر
 قرار گرفت - نام بردن در اندک فرصتی رفته ایمنی انزای آندبار شدند *

و از سوانح دولت انزای فرستادن جنود اقبال بر سر رانا ست - چون گزیده ترس عبادات
 نشاء تعلق (که چراغ تجرد گزندان فروغ ازان گیرد) آنست [که فرمان روایان والا اقتدار بروشنی
 خرد در زمین و لمعان شمشیر جهان آرای تاریکی خرابه استکبار زوده گردن کشان پیغوله نضوت را
 رهنورد شهرستان نیار گردانند - و اثر و ازونی بخت شان توقیع درام داشته باشد عرصه عبرت انزای
 گیتی را ارخس و خاشاک وجود این گروه (که بیشتر بدگوهر شورش منش و برخه هرزه کار فرمایند)
 پاک سازند - تا بدکاران بباد افرا خود رسند - و جهانیان آسودگی گزینند - و هر یک در ظلال ایمنی
 بطرز خویش عبادات ایزدی و عادات بشری را ذریعه سپاس یزدانی سازد - هم ملک صورت آرامش
 و آرایش پذیرد - و هم عالم معنی روی در تضاعف و تزیید آرد] بنا برین اندیشه حق اساس
 چون سرکشی و گردن انرازی رانا و گریز و حیل سازمی او از اندازه گذشت حمت والا در برانداختن او
 پرتو توجّه انداخت - کنور مانسنگه (که بعقل و اخلاص و شجاعت از یکتایان بارگاه اقبال است)
 و در بعضی از مدارج عنایت او را بخطاب والی فرزندی اختصاص بخشیده بودند (باین خدمت
 نامزد شد - و روز دینادین بیست و سیوم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه دوم محرم سنه ۹۸۴)
 نهصد و هشتاد و چهار از خطه دلگشای اجیر رخصت فرمودند - و غازی خان بدخشی
 و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و سید احمد و سید هاشم بارهه و جگانه و سید راجو
 و مهتر خان و مادھوسنگه و میاهد بیگ و گنگار^(۴) و رای لونگن و بسیدارت از بهادران
 نصرت قرین و دلاوران جلالت منش را همراه ساختند - و از فرط مهربانی بآئین اختصار
 و جوامع کلم و بیان روشن آنچه بمراتب کونی و الهی درخور باشد دیباچه نصیحت را نگار بستند
 و فرجنگ انزائی فرمودند *

(۲) نسخه [ز] بجلال فنون عوالم (۳) نسخه [۱] نیکنامان (۴) در [بعضی نسخه] گنگار - و در

[بعضی] گنگار - و در [بعضی جا] گنگار آمده *

و لشکر پیش را رخصت کرد، نموده . و در سبب ساری و سرانجام سبب گیر گشت این غنای
دشوار نما ظاهر را با باطن یکرنگ گردانید . و فروغ تدبیر را با دیوری شجاعت مزاج آورد
و در کمتر فرصت متحتمان آن دژ بزمهار برآمدند . و آن قلعه را برادر مدد اخلاص گزین سپرده
بسیده عتبه اقبال شتابان گشت . و در آن هنگام (که زیارت همین در خطه فیض انیس اجبر
و در مرحمت داشت) نامیدمای خدمت آمد . و بقول الطایف شاهنشاهی اختصاص گزوت
و چون مهمات این حدود سرانجام یافت روز خور پانزدهم اردی بهشت ماه آنی بهمعدانی جنود
ساری از اجیر بچنانی دارالخلافه نشاط معاونت فرمودند . دست نوال گشاده و چشم عبوت بین
گشوده مرحله آرای گشتند . روز یاد بیست و دوم اردی بهشت دارالخلافه قاجار مساعدت اعلام
ظفر طرار شد . شمت والای خسروانی بمشاعل جهان انوزی بیشتر اریستر توجه مبدول داشت
و گلشن روزگار را طراوت تازه پدید آمد .

و از سوانح تعیین کردن لشکر بهار است بر صوبه بنگاله . پیشتر گذارش یافت که افواج
گیهانستان بعد از گشایش گدھی در مقام آک محل با غنیم رو بروی شدند . و ازان باز پیوسته
سواران بام (که زمان زمان آمد شد نمودند) درینولا چنان بمسامع همایون رسانیدند که موسم باران
(که در آن دیار طوفانی کند) رسیده آمد . اگر فوج از عساکر ظفر طرار بتازگی تعیین شود هر آینه
فتح بنگاله دشواره صورت بندد . بنا بران فرمان مقدس بنام مظفر خان و سایر امرای صوبه بهار
شرف نفاذ یافت که لشکر آن ناحیت را سرانجام داده متوجه بنگاله گردند . و نیز درین هنگام
(چون تنگدستی و کم آذوقی جنود نصرت خاطر نشین شد) سفالی مالامال نقد و جنس روانه ساختند
و نگرانی ضعیف دلان آن هنگامه چاره پذیرفت . و خاطرستان غنیم بتاک تذبذب انباشته آمد
و نیز در همین ایام ازان افواج گیتی گشای چنین گذارش نمودند که روزت خواجه عبدالله نیشبندی
(که از فروغ عقیدت نور آگین بود) در مورچل خود با برخه از ملازمان پیشترک رفتند طابکار نبرد شد
جمیع انبوه از مخالف در عرصه پیکار پیشدستی نمودند . همراهان خواجه غبار آلود به آزموی شده
راه گریز پیش گرفتند . و خواجه پای جلالت انشوده بسیار را علاقه گسل هستی آمد . و آخر نقد حیات
در باخته بر آسمان نیکنامی عروج نمود . حضرت شاهنشاهی ازین سانحه تأسفها که غارت چهره تعاق است
نرمود؛ فرزندان و منسوبان او را بعواطف گوناگون مرهم بند دلهای افکار شدند .

و از سوانح فرستادن شهبازخان بر سر گجپتی ست . و آچه ال این تفصیل آنکه او از زمینداران
نامور صوبه بهار است . همواره با مبارزان عتبه خلافت همراهی نمودست . و در فتح بنگاله خدمات

اوقات بدوستند - آن ملامت بین استغلامی فوقانی را ترک نمی آید و عیبی از او پیدا نمی شود و بسیاری از قصبات و قریات را در تصرف آورد - و در اشکب آن بود که بتوسط حاجب وزیر بود - که بعد و بار و زوایا خانچه‌ها را در آنجا سکونت داشت - درین خدمت لشکر و نصرت فرستاد - و او را نیز است که داشت برگشته نبرد آری شد - و بینامی اقبالی شاهنشاهی در اندک فوجی سزای سواران داشت چنانچه منجمله نگاشته آید :

و از سراج فرستادن شهاب‌الدین احمد خان است بخردن مائو - شست واک (که همواره در معموری ولایت و آبادانی آنها و داد و ستد ستم رسیدن توجیه دارد) در آید و یکی نوغان کوبان آن ملک (که ولایت ست وسیع و دیار ست دلگشا) برداشت - و شهاب‌الدین احمد خاں را (که بکار دانی و رعیت پروری مقدار بود) پایتخت اعزاز افزود - بمنصب پنج‌زاری عزت‌بخشیدند و روز دین‌دارین بیست و سیوم خرداد ماه الهی بآنصوب رخصت فرمودند - و گوش بختلندی او را بپوشا و اندرز گرانبار ساخته عموش افزودند - خلاصه این داستان حقیقت است که احکام سلطنت را پاسبان بوده غبار شورش بیدادگران فرو نشاند - و ستم رسیدنهای حوادث روزگار را کامیاب معدلت سار - و بدنهادهای شرارت منش را اصلاح باستیصال نماید - و نیک ذاتان خیراندیش را نیروی اعتبار بخشند - و در معموری زمین کوشش فراوان بجای آورد - و شکوه صورت را از نظر انداخته در انزایش گوهر جانداران سطوت را با عاطفت پیوند داده تکاپوی سخت نماید - که بهای جلال قبائل از به توجیه ناظران جهان در خاکستان خمول گرد آید خفایا ماند - نخستین آن نظر جهان افزوز بر مراتب آدمیت افتد که مشعله افزوز انوار هستی و فهرست جرائد کونی و الهی بود - پاسبانان جهانیان از ستمگر نماید - و ستم رسیدنهای حوادث را کامیاب عدالت گرداند - و بفروغ دید و زری گفت و گوی عموم باستانیان را به کارش فراوان نپذیرفته چراغ آگاهی افزوز - تا در گوشتلید پرستی فرو نزنند برای رعبت نشکند - و اندازه حال طوائف این برالعجب ترکیب به نیروی ژرف نگاشتی در بابد تا در عنایت و رعایت تقدیم مرجوح بر راجع نکند - و هر یک را در پایه خود داشته در انتظام صورت و معنی گوشت - اولین پایه (که سترگی آن باندیشه مختصر عادتیان رسمی چه که در صفرت کده باطن حقیقت پژوهان معنی در نیاید) مرتبه آن یکنای جهان آفرینش است که از انبساط غیبی بیامی در بیننی و راست کرداری و فواح حوصلگی و بار برداری و شمول مهربانی فرمان‌روای عالم ظاهر و باطن باشد - دوم آن گوهر وادی خرد پژوه که از دوام آگاهی جهان ظاهر به ندیدی قدرت الهی نظام بخش آشوبخانه دنیا گردد - و ترویج معدلت افزوی چهره آری دیداجه

مراحم آید. فراموشی و بدگوشتی خوانند. - هر نامی مفترق (که مدار تربیت و انضباط و اساس تربیت و تادیب برین نهاد) دولت او بایدار و تادیب از وی باز او بود. - و بدترین این طبقات آنست که برین سر خود بران دیگران اندیدند. - و در رونق امرائی هنگامه خویش بداندیشی و تبعه کاری دست اوین سارند. - و باطنان صورت را این مراتب نیکو ندان جز صاع باطنیه (که در کار دولت سرمایه خال بهاشند) مصلحت ندیدند. - و اگر یکی از دولت فرمانروائی معنی باین مراتب نیتانی پذیرد و مقایسه چنان وانماید که این آگاهی ندارد. - تا سر رشته ان نظام کوئی گمیشته نگردد. - مرد است فراموش از یادین جهان متوش نشان لزوم دارد که شناسای مذکورهای مذکور شده بدوام آگاهی پاش دارند. - و بعد از آن آنست که مدار مبدائی تعلق بر راستی ست. - که از میامین آن حقیقت اندوزی و جان نزاری و سایر صفات ستود این لباس فرام آید. - و مفاط نیکو بر عزالت یعنی در گذر دخول بر برین تا از چشم خوبشتن پنهان گردد. - نه آنکه بران درپوزه سارند. - و گوشه نشینی نام کند. - و در هر دو راه شایستگی حسن نیت (۳) غار و چهره حسن بل مایه خوبی بود. - این در نخستین تکاپوی نظام کل (اگرچه در ضمن کداسی بود و آن دیگر را سگبانی) هنجار است. - تا از مکانه نفس این شده بتصفیه باطن شرف اختصاص یابد. - و چون پاس منازل این زند پابنده داشته آید به نگاه عاطفت در حراست اقسام کار تکاپوی شایسته بجای آرد که پیشطاق تعیش را (۴) مایه سترگ است. - و باید که مدارج کشاورزی و خراسی و نصاری و بارکشی و سراحی و غیر آن ملحوظ و منظور گردد. - و بعد از آن به بینش مهرآمورد تیمار اسپ نماید که او را اساس دولخانه سلطنت گویند. - و شناسای انواع این نیروی افزای آدمی گشته سر رشته اندازه ار دست ندهد. - و آنگاه در افزایش جواهر نیکو کوشش فرماید. - که شکوه افزائی و صفوف افکنی و حضار آرائی و احمال پذیری از شبائل اوست. - و چون این تربیت چهره افزای قدر دانی شود دلرا بیروزش شتر و اسب و خر (که در باربرداری و کم خوری از یاران هنگامه دارو گیراند) نهاده رونق افزای چهار سوری نشاء تعلق گوید. - الحق هر که این اندر شایسته بکار برد و سر رشته این قدر دانی را دست اوین سلوک سازد بکثر زمانه کارهای صورت و معنی او دلخواه بر آید. - و منشور کامروائی آید بنام نامی او توقیع قبول گیرد.

(۲) نسخه [ب] و خانقاه و زنده را گوشه نشینی (۳) نسخه [ی] خبری (۴) نسخه [ای] پابده
 سترگ است (۵) در [بعضه نسخه] مردهی (۶) نسخه [ب] مراسب شمار نماید. و نسخه [ی]
 اسپ تیمار نموده (۷) در [چند نسخه] اساس کار دولخانه (۸) نسخه [ب] حضار اندازی (۹) در
 [اکثر نسخه] خچر (۱۰) در [اکثر نسخه] دانسته.

و چون عساکر گردن شتو فرام آمد مغر ماسنگه بدشتند دوست یو مغر ماسنگه مبارک
آراسته بصوب کونکده سوزن آن شتو دست روانه شد - قول را بشنیدست و مردیگ خونس ازانی دت
و سادات بارهه رونق ازای برافزار شدند - و غازی خان بدخشی و رای لونی سپهاندان جیرانگار را
انقضات بختیدند - و جنگاته و خواجه قیوات الدین علی اصف خان پیش قدمایی شاول را دوزی
شت اندزدند - و ماد مونسده و چندت از نام دوزان جنگ جوی در انقض قرار گرفتند - و مغر خان
دلازان چندان را انتظار آمد - و از طرف غنیم شوز ازلی قالب رانا بود - دست راست بسرگردن
وام شاه راجه گویار استحکام داشت - و جانب چپ بکافرومائی بیدامانا لرقوم جبهانه انقض
گرفت - و رامداس بسر جیمیل مقدمه شوز بود - رانا از ظلمت استکبار سردهف ازانی فداشت
بسعی دوراندیشان ترتیب گونه داده مسارعت نمود - روز امردان عشق تیرماه الهی پات از یوز
گذشته بود که در موضع کهنور (که دخت گریه بیرون از امالی کونکده است) این دولشکر جنگ دوست
حسینی دشمن درخم آویختند - و کوشتها و کشتها چهره انروز مردانگی شد - نرخ چان ازان
و ناموس گران بها گشت *

چو لشکر بلشکر در آمیختند * قیامت ز گیتی بر انگیختند

به جنبش درآمد دو دریای خون * شد از موج آتش زمین لاله گون

مبارزان دست راست غنیم دلازان جیرانگار لشکر منصور را برداشتند - و دلیران شاول مخالف نیز
زور آوردند - بسیاری از بهادران عساکر فیروزی مند را پای ثبات از جای بلغزد - جنگاته دای
مردانگی داده آماده جانفشانی بود که جان ستانان انتمش پیوستند - و کنور ماسنگه نیز دل ازای
نیز دستان عزمه پیکار شد - و جیرانگار مخالف هم بریرانگار مرکب ظفر طرار جیره دستی نمود
سید هاشم از اسپ جدا شد - سید راجو یازوی کرده سوار گردانید - و غازی خان بدخشی از کار طلبی
رجوع سعادت کرده بهارل پیوست - جانستانی و جان نشانی را روز بارار شد - و نبرد آزمایان
طرفین جان را در معرض فنا داشته مسافط ناموس میکردند - و همچنین راد مردان شکسته
برانجیبها کرده حیرت افزودند فیان نامور رزمگا کارنامهای شگرف بظهور آوردند - از طرف
غنیم قیل لونا^(۹) معرکه صف شکنی آراسته بود - جمال خان فوجدار از لشکر منصور قیل گیسکند را

(۲) نسخه [۱ ی] اتبال (۳) در [بعضی جا] گلکده آمده - اما این جا در [همگی نسخا] کونکده است

(۴) نسخه [ی] رام ماه (۵) نسخه [۱] میدا و مانا - و نسخه [ب] بیداد مانا - و نسخه [ز] بیداد ما

و نسخه [ی] مداد مانا - والله اعلم (۶) نسخه [ز] کهنور (۷) نسخه [ب] دیبه (۸) در

[همگی نسخا] چنین است - یا هنگامهای بوالعجب باشد (۹) نسخه [ی] نریا *

حلقه‌های کمند
 شکرت گزین * بلند * نعره‌های
 حلقه‌های کمند
 شکرت گزین * بلند * نعره‌های

میں نے اپنے دل سے کہا کہ میں نے یہ سب کیا ہے

[illegible]

فرمان نموده در نشستهای دولتی و مجلسین بهیچ وجه دخول خدمت و تشکر منصرف دران متصرف جمیع ارامت گرفته
 عرضداشت محفل برقرار می نمود اینک انضمام و خدمت افرائی صیادان دولت و دیوانهائی
 اندک باقی بماند بهرگاه اینک بهیچ وجه دخول غلام خاصه فزلی واه پیرشان مستحب مولانا عبداللہ بن عبداللہ (که
 از جریگه اهل سعادت رخصت این بوزش گرفته بود) فرستادند - روز ماه دوازدهم خیر ماه الهی مرده
 نصرت بسامع شمای رسید - اورنگ نصیر قدر دان فیاض ایزدی بیای آورد - پایک منضمات چنان قدر
 بلند گردانید - و در همین روز سید عبداللہ خان را براسپ بام بدینار شرقی فرستادند - که مرده
 نوحه رباب جهانگشای بامری آن ناحیت رساند - و هم بنزد این عزیز شرف نشاط افزای گردد
 و اگر سیاه صوب بهار معاونت خانجیهان فرقه باشد سزای نماید - و در عظم رخصت بزرگ
 حقیقت نظر فرمودند که بر پیشطاق باطن مقدس (که جلوه کلام معنیات قدسی است) برقرار آگاهی
 می افتد که چنانچه بگذارش این تائید آسانی شادی را بآن دیار می بری همان طرز گرانبار مسرت
 قائله نشاط را بر جناح شست گرفته مرده گشایش بنگاله بهارگاه خلعت خراش آورد *

نهمست موکب جهانگشای شاهنشاهی بصوب بنگاله

و از نخستین منزل معاودت فیروزی نمودن

چون زمان پاداش کردار شایسته جهانیان رسد ایزد جهان آرای فرمان روی معدلت دوست
 آگاه دل هوشیار خرام خرد پروه دربین را بهارگاه ظهور آورد که قدر مراتب طبقات دریافته از روی
 دیده وری در افزایش جواهر استعدادات هست گارد - و کارهای کونی و الهی بپایه والای کمال
 بلندی گرای آید - انجمن بے غرضی آراسته فروغ رضامندی ایزدی عالم را فرو گیرد - و از فراخ حوصلگی
 و نیک سگالی آن گیتی خدیو هر گروه بکام دل رسیده پرستش معبود خویش نمایند - و مکنات
 این گوهی زیست آنکه همان طرز که او را گنجور جهان معنی گردانند کلید خزائن ملک صورت سپرده
 گره گشائی کارهای دشوار بدر تفریض یابد - چنانچه اخترشناسان از زائچہ مقدس شاهنشاهی
 و در بینان از لوحه ناعمیه نورانی آن خدیو فرهنگ این نقش بدیع می خوانند - و ساد لوحان درست بین
 انصاف گزین از دیدن آثار این دولت ابدقین بجز اعتراف گزیر ندارند - و چهره گشای این مراد
 بتازگی روز نخستین عزیمت بنگاله نوید فیروزی رسیدن و معاودت فرمودن حضرت شاهنشاهی ست
 بدار اقبال فتحپور *

و گذارش این داستان هوش افزای بآئین اختصار چنان است که برخه معتمدان درست بین

۱۰۰۰۰۰

۹۷۶) (۱۷۸۱ [(۱۷۸۱) (سال ۱۷۸۱)]

نصرت گزین و گشایش ملک بنگانه مصالحه نهضت انروخت - و بهجت تیرت جهانیاں سر د لود را
 در جلولخانه بارگاه انداخت - غریب لر نظار کیان آثار انبیاں برآمد - و عابدان را مضایق کوناگون
 در گرفت - اگرچه بنظر ظاهر بینان فیروز می سرگ در عالم صورت روی دانه لیکن در پیشگاه دیده و زان
 زرف نگاه جهان معنی کشایش بامت - آینه پایان بادیه جستجوی را رهبری پدید آمد - جیونندگان
 کم کرده راه (که طلب این گوهر شب چراغ در ظلمت آباد زنده بوشان آرند کوندست) شهریار
 آتشی را رهنمای حقیقت دریافته کار ارسر گرفتند - و به درگرمای بزرگ (که نفوس دران راه نیابد
 و قیاس و قریبه را گنجیائی نبود) شمع دیده و ری انروختند - کوزان گشای سرای شمع را جوشش
 چشمه بینائی و بامت هزاران چشم آتشی شادی آمود بزم شهود گشتند - و لذت عرصة شناسائی را
 پای دانش خرام بهم رسید - رمذیافتگان دیده بیفش را توفیای بصارت سرانجام پذیرفت - و لرزانان
 شاعران طلب را اعضای استقامت بدست در آمد - نخستین آنکه در هنگام رخصت سید عبداللّه
 بر زبان آن خلعت آفرینش رفته بود که خبر فتح و فیروزی را تو خواهی آورد - دوم آنکه در همین روز
 در اثنای راه حضور شهودی را به نشاء مثالی تعبیر فرموده نوید فتح و فیروزی می رسانیدند •

حضرت شادنشاهی بحصول این در فتح و آفرینش افزوده در مراسم سپاس ایزدی
 همت بستند - و گشایش این عقد دشوار اگرچه در حقیقت امر از میامین توجهات قدسی
 گیهان خدیو است اما در عالم ظاهر فراخ حوصلگی و کار شناسی و دوام جد گیری خان جهان و راجه
 تودرمل و اهتمام سزاولین بے رو در چهار آرائی مقصود ارگزید؛ تر اسباب توان شرد - چون لشکر
 آسانی تأیید را در حدود آک محل با داؤد مقابل کازار افتاد اثر قلبی جوی میدان زم آراسته نمیشد
 همواره بهادران شرد طرف برآمده عیار همت می گرفتند - و جوهر مرد انگي را ببدار می آوردند
 و همگی اندیشه تباہ مغروران نخوت مند آن بود که هنگام رسیدن موسم باران شراینه این لشکر
 روی در پراگندگی خواهد آورد - و اعیان لشکر نصرت قرین (که بیشتر از ائوس چغتائی بودند)
 نمی خواستند که اینچنین مهم بزرگ بسرکردگی خان جهان (که از قوم قزلباش است) شرف
 انجام یابد - آن عقیدت نبود که برای کار صاحب خود مخالفت کیش و آئین منظور نداشته
 در برآمد مراد کوشند - ناگزیر چنین اندیشه های نادرست سد راه سعادت این گروه میشد - و نیز لشکر
 بنگانه بواسطه شیوع وبا دل لران دیار برکنده تمامی سعی آن داشت که این کار پیش نرود
 آن فروغ خرد کجاست تا دریابد که در پُرشدن پیمانه زندگانی زمان و مکن سود و زبان فرساند
 مدّتی (که در عالم ایزدی ست) همان قدر بظهور آید - خواه در پیشه شیران بسربرد - خواه برکنار

ارانبها که این اندیشه همت نمایی از سرچشمه عقیدت و الهام بود دلتنهایی شکفتن آمد - و آن طایفه سنگ انداز تعویذ خواهمی فتوحاتی پذیرفته در میان آوردند که پیشتر از بدوین بآن پیوسته ساری نایید کارشناس معتد فرستاد، مهابت عهد و پیمان استوار گردانید - که چون عساکر فریب لولا یکجا شوند کارزار را در قناب تاخیر نداشته باقیام این کار ستورک پای همت بیستند - که میدان رای اعیان لشکر پیش دل نهاده مبارزت نشده انتظار مرکب مندس شاهنشاهی برند - و این لشکر نیز در چنین موسم از پای در افتد - بنابراین میر معزالملک و وزیر جمیل را فرستاده خاطر ایران اندیشه فراهم آوردند *

چون نقش تسویف ستوده آمد ناکزیر روانه آن صوب شدند - وزیر مارا شدند بیست و نهم قیر ماه آبی لشکر بهار و جنگ پیوسته عساکر اقبال نمودند - خانچهان با کبار امرا پذیرا شده لوازم احترام بتقدیم رسانید - و در تشریف خورش آورد، جشن نشاط آراست - روز دیگر بسوزل کای منظر خان رفتند خلونکده کنگش را مصفا گردانید - بعد از دداری سخن و کوتاهی داستان دل نهاده کارزار شد، بترتیب انواج و تسویه صفوف پرداختند - قول بشایستگی خانچهان آراسته گشت - و برانگار مشکو لشکر بهار رونق گرفت - و در جرانفار راجه تودرمل و جباری و باباخان قاقشال و اعتماد خان خواجهمرا و راجه گوبال و جمیع دیگر مقرر شدند - و در هر اول شاهم خان و مراد خان و جان محمد بهسودی و اسمعیل بیگ لوزیک و جمعی هنگامه انروز گشتند - و در التمش اسمعیل قلی خان و قباخان و برخی از مجاشدان قرار یافتند - و توجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت انشردند - در قول داود جای گرفت - دست راست کالاهاز مقرر شد - و دست چپ بد جزیید نامزد گشت - و در هر اول خانچهان حاکم اودیسه و قتلو پرخاش جوی آمدند - روز سی و یکم قیر ماه آبی موافق روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی عساکر نصرت طراز روی برزمگاه آوردند - اگرچه تمام آن عرصه را آب فرا گرفته راه جسر بر سر آن نبود بهادران جزو اقبال دامنه کوه پیش نهاد همت ساخته باعتماد دولت روز انروز عزیمت ناموس آرائی و جانفشانی کردند - راه شایسته پدید آمد - و نوبت فیروز مندی ازین یافت ناکهانی شنوده ترانه طرب ساز کردند - و بآرایش صفوف پرداخته جوهای کامروایی شدند چون قدره راه پی سپر اقدام همت گردید سیاه آبه عمیق پیش آمد - نه روی گذشتن و ندرای برگشتن صورت پرستان ظاهر نگاه را بسیلاب اندوه فرو برد - و ژرف بینان اقبال نایید چشم عبرت گشاده منتظر نیرنگی نیروی دولت شدند - در کمتر زمانی لوازم غیبی چهره انروز شد مانی گردید و آن دریای دشوار عبور پایاب گشت - کار دانان خبرت منش این سانحه را بسزدگی نصرت برگرفتند

(1978-1979) [1978] (1978-1979)

انبدل شاهنشاهی روشنی افزود . - سپاه منصور از هر طرف تعاقب گریختند نمودند . و فوجهای
مختلف از شراره تیغ آتش بار متاع ناموس سوخته سرسینه دشت عزت گشتند . - بهارت
از سرگردانان بادیه ادبار برودها و دریاها شگفته در موجهای طوفانی گاهی زندگانی را به دریای فنا
دادند . - خانجهان بآئین گزیده در جستجوی پیکار راه نورد بود که عرصه فیر را آوارا نمودند
نور گرفت . - گلابک نهیت سماع را امروزش بخشید . - از هر چنانی هیبت نقاره صدائی شاد
در داد . - و درین غلغلۀ عشق و ترانه فضا دایه خرد را مقید آوردند . - همانا که اسپ او در خواب
پلی بند شد . - و طالب بدخشی پسر خواجه ابراهیم (که از معتمدان میرزا شندل بود) از بدگویی
آن سرمایه شیرش را از آن عرصه کارزار اسپ داده کسب نمود . - ناگاه یکی از ناشناسان فرامیستانی
و حسین بیگ گرد را آتشی داد . - آن بهادران حقیقت گزین او را گرفته آوردند . - درین هنگام
آن بداندیش نیز همراهی گزیده بعزمت شراکت بعمره درآمد . - و از ظهور سائحه خجالت آورد
گشت . - خانجهان از آن فتنه اندوز پرسید که آن پیمان که بستنی و آن سوگند که خوردنی چه شد
از جلاب شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پندت بود با خانخانان . - زمانۀ فرود آمد
تا داستان دوستی سرانیده عهدۀ تازه اساس یابد . - از آنجا (که گفتار آبادان در تیرگی خراب کردار
نورغ نه بخشد) خانجهان از فرور کاردانی تیرگی حیلۀ اندوزی و فساد سازی آن بدگوش فر گرفته
فرمود تا او را از گرانباری سرشوریده مغز سبکبار گردانیدند . - و همان زمان همراه سید عبدالله ساخته
حقیقت اقبال آرائی عرض داشت . - و تنۀ آن فرومایه پیمان شکن ناسپاس را بپانده (که دارالملک
آن دیار است) بردار زدند .

تعالی الله کرا باشد چنین بخت * که گیرد عیبه بے جنبش سخت

ز جتر بلند گهر بنش * که ظل الله برد سایه نشینش

هنوزش تیغ نیز اندر نهفت است * هنوزش یک گل از مد ناشگفته است

هنوزش فتحهای غیب پیش است * هنوزش مردها ز اندازه پیش است

چون حقیقت این فاتح بزرگ روشن شد نیایش یزدان مالک بخشش و سپاس دادار شکوه انرا را
اساس تازه نهاده آمد . بازار بخشش و بخشایش و افزودن مراتب رواج پذیرفت . و بنت سید عبدالله
بجرائل انعامات اختصاص گرفت . و چندان زر سرخ و سفید در دامن آمید او ریختند که نتوانست

(۲) نسخه [اب] روشنی امروز سپاه منصور گردید . و از هر طرف (۳) نسخه [از] مددی (۴) در

[بعضی نسخه دست داده (۵) در] بعضی نسخه [بدفع منم شریکی - و در] بعضی [بعزمت منم شریکی

(۶) در نسخه [ز] این را مترواح دوم ساخته و دوم را اول (۷) در [چند نسخه] تیغ و تبر *

در سوانح آتش قطب الدین خان بونیه پنج هزاره شریف اختصاص یافت . کدام روز که این کارشناس ملک صورت و معنی منسوب دولت ابدی بودند را از دور و نزدیک بهایه نمایان امراب نرساند . و ارنجیا (که سرانجام نشاء صورت با تزیینش قدر بجای انقظام پذیرد) قامی نصرت و سوت را شمس به سلطان اکبری ساخته مدافع خدمت گذارین بارگاه سلطنت مرتبه بمرتبه می فرزند . هم بپایر جوهر جهانیان گرفته میشود . و هم بازار دنیا رواج می یابد . اگر شرح آن نمائند آید این شریف نامه بر نماند . ناکزیر باعظم امور پرداخته از جزئیات دست باز دارد . فی ^(۱۲) شرح جزئی بارگاه راه گای عالم بالاست . لیکن شرح تمام سوانح این دولت درام طرز از حیطه حوصله بصری بیرون است تا بمن شریده دل انجمنی امکن چه رسد . خصوصاً که بارهای تعلی بردوش عذری گرفته با دل یک و خاطر برانگند آنگاه تجرد حقیقی و گریه نشینی تنگنای خمول و گسستن دانه هیولایی آرام رهای اطمینان بود . و (چون در تکرار این داستان اکبری برخلاف رسیان عادت ایزدی و سپاس نعمت رسیدگی رهنمای بادیه حقیقت است) با چنین کشاکش مختلف بعزیمه درست و فطرته حق گزین و دایه تسلیع روی در سرانجام این کار سترگ دارد . و بحکم قدسی توقیع خرد اگر دست بدامن کل نرسد ناچار از جزو کناره نتوان گرفت . و اگر بگلگشت راه نباشد از استشمام روائح نتوان روی درخ کشید . لاجرم بذکر برخی صواب بارگاه اقبال لواء سرمایه سعادت خود سرانجام میدهند و ثانیاً اکبری طلبان انصاف منش حال و آینده را ارمغانی تازه آماده میسازد . باشد که ذریعه آن شود که در دایه جای گیرد . و از صدر نشینان قبول گردد .

و از سوانح فرستادن فرچه ظفر طراز بسزادان دودا پسر رای سرجن حاکم رنجهور است آن بدنهاد فرمایه بے رخصت بموطن خود بونیه ^(۱۳) شتافته دست نظاول برگشود . آرننگ نشین دادگر مخدر خان و بهادر خان و محمد حسین شیخ و گاندر لای و جانندن سلطان و جیل و طایفه از نبرد درستان خدمت گزین را نامزد فرمود که آن بدمست ناعاقبت بین را خمار آلود ناکامی سازند و عوم وطن گزینان را حراست نموده استظلال عافیت نیابند .

نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیو خدا پرست حق سگال را روز اسخندار آمد بنجیم مهر ماه الهی تربیت طوائف روغ فیض بخش خواجه معین الدین سنجری از مشرق خاطر قدسی سر برزد . با برخی از ملزمان بارگاه تقدس و طایفه

(۲) در [بعضی نسخه] بی غلطم (۳) در [بعضی نسخه] دایه بفتح (۴) نسخه [۱] لوندی (۵)

نسخه [۱] لاند - و نسخه [ب] گاندی .

[illegible][illegible]

این گونه بدست آنها تمام سرگردان شد - و کشیدها و توبها و بروج از اسباب سلسله او بمنصرف گردان
شهابت منس درآمد - در آندای راه ظهور نور ظن و قریب استخوانی قلعه آمد اندان - مبارز این غنیمی کشته
در متاعرا آن یابی حاد است - و سنگرام سردار حصار سپید را دشت او را گشایش منصف
گردانید - شهابرخان آن در را بگردان سپید - مزی گنجی پیش نهاد عزیمت ساخت - آن مدرس
بدرخشان حواشی بهوج پوز (که نمیب و فرار بسیار داشت) پناه برد - میبایدان عقیدت گرس
هرچند عزم نیردستی پیمودند سرودمند نیامد - آن غنوده سخت از دربارش سلطوت ابدل صلح
در بیکار ندید - لشکر منصور معاودت نموده مسلک دیگر پیش گرفت - روز دیگر آن قابوچون
فرست جوی برکنار رود آمد، ناشب گرد بیکار برانگیخت - و از شکستهای زمین و ننگهای سر
بهادران بر دل را خود صلح اندیش نگذاشت که روبروی غنیم عبور نمایند - برعلوئی سنگرام
بغارت گری بنه او کام فراخ نهادند - و در چندین جا مبارزهای سنگ و نصرتهای والا روی نمود
چون آن ناریک باطن از نورستان روز ناآمد شد شبحون آورد - و بسعی خویش در فلست آباد ادباز
سرنو آمد غبار آلود خیالت به جگدیس پوز (که محکم ترین جایهای اوست) شتافت - و کار افزایان
لشکر نصرت طراز قریب دو ماه در بریدن درخت زار آن حوالی نیردستی کردند - به نیردی اقبال
شاهنشاهی قلعه مستتر شد - و زه و زار آن بد سرشت اسیر کند قهرمان سلطوت ایزدی آمد - و او
گرد آلود خاکستان به نامرسی روی در خمول آورد *

و نیز پیشروخان معروض داشت که دران شب (که آبستی نقر بزرگ بود) بتوجه شاهنشاهی
حمایه ایزدی حصار من گشت - تا ازان بلی جانکا رستگاری یافت - و شرح این موهبت والا
بطرز اختصار چنان است - ازان بار که در بند آن فحوت مند خود سر اندام هیچ روز نبود که آنرا
دم واپسین نشود - و از برکات یاد کرد گیاهان خدیر گزند نیرسید - خامه زمانه که با جنود انبال
کارزار داشت - و از همه بدیعتر شب (که آن گران خواب نیرد بختی بادیه پیمای هزیمت گشت)
قریب هفتاد آدم از گرفتاران رهنمای عدستان شدند - از انجمله چهار کس از هراخان من بودند
هر کدام را بیک از حق ناشناسان سپرد - که دران ننگهای درخت زار از هم گذراند - آنکه بچنان ستانی
این ناآمد مرا بگوشه برد - در گشتن کار و پر حمتی من حمت گذاشت - و من ذات
مقتس شاهنشاهی را وسیله تقرب ایزدی ساخته روی نیرد بمبدای فیاض آوردیم - و سر بر زبان
توجه فرمودم - که اگر حراست این کاخ استخوانی صورت نمیدند - در نزعت کاخ تقدس غرقه عالی

بدست آورند؛ اما خود را به فتوای دولت ابد پیوند بست - و چون این کار بمجلس روش ساخته آمد عزیمت سروهی نمودند - رای اسرار را نیز بخت نغود بیدار گشت - و باریش شومگین به منسوبان دولت پیوست - و باستانی ناچ خان بعبادت سید استاذ مقدس روانه شد - و بخدمت واه تومن خان بایانیت بن گنجرات شمامت - و سید هاشم و رای راسنکه در قصبه فاکوگ رخت انداخت انداخته متقدمان آن ناحیت را ایل کردند - و مداخل و مختار را وانا بسنه آمد *

و (ر سوانج توجه رایت جهانگشای بصوب کونده است - خاطر مقدس انتظام ملتی را در شکار آنجناب اندیشید - تا سرکشان آن ناحیت یکبارگی آوارا دشت ناکامی کردند - و ارفیض قدوم شاهنشاهی سالکان آن مرز و بوم نور سعادت گرفتند - و تماشای صنایع ایزدی روشنی امرای خداوندان استعداد شود - و برانداختن بدکاران چون نواختن خیر اندیشان (که از کرده ترین عبادات ایزدی و سرچشمه مکارم کونی و الهی ست) بهنجار شایسته بی شایسته خدمت نورشان و بی مداخله تزیورات گروه فتنه اندوز تحقیق پذیرد - و طراز صورت بطریقه معنی سرانجام یابد - چه خوش کاره ست که هم غار عبادت بر روی دارد - و هم چهره افروزی قربیت را دستاویز سترگ اگرچه در نظر نخستین خیر اندیشی در حق نیکان است لیکن بهزرف ننگی روشن گردد که در باره بدکاران نیکوئی خواستن بود - و هر چند در دید اولی تنبیه کردن سرکشان شورش مند نماید اما بمعنی سرمایه سعادت اخلاص گزینان عقیدت منش باشد - که به نیروی تکاپوی شایسته عیار جوهر بهیزان محک رسد - تا نواختن پیشین و سرمایه افزودن حال خاطر نشین صورتیان عادتی گردد - و پیداست که جمیع اشغال سلطنت اولاً بالذات بر ذمت اوزنگ نشینان فراخ حوصله ارباب سلطانی خرد نشان لزوم دارد - زمین به شاهنشاه خدا شناس کاره (که از ملازمان عقبه اقبال بخوبیترین وجه تمشیت نیابد) در انجام آن بنفس اقدس همت می بندند - بنابراین درین ایام (که غفلت شعله نیر اقبال است) چون برتر ظهور انداخت (که رانا در کوهستان جنوبی سریشورش برداشته است - و رلی نراینداس در قصبه ایدر علم استکبار می افزاید - و همچنان طایفه دیگر از بدگوهی مفاقر نخوت می خازند) شکار آن ناحیت پیش نهاد عزیمت والا شد - روز مار اسفند بیست و نهم مهر ماه الهی باشاره عالی طبقات امرا و طوائف ملازمان (که درین یورش سعادت حضور داشتند) جوق جوق بر بزر فولاد آراسته بنظر درآمدن گرفتند *

* بیت *

یلان غرق آهن ز سر تا بپای * چو صورت که گیرد در آینه جای

چنان مرده خود را در آتش گرفت * که مژگان او شکل سوز گرفت

نشاء جماعت عزت این سفر دامنگیر حمت شد - منظور بارگاه سلطنت و دانش منشای مرم اندس
بر منشیای نشاء تعلق و تعلق را (چنانچه بر خاطر حدیثت امور روشن بود) مقول ساخته
و نظرت (که حق اساسی را حق اندرز معروف دارند) بموقف عرض مقدس رساندند که برخی
ارحمت اندوزان و اول نظرت (که به نسبت این طایفه قدسی امثال این امور روز داشته اند)
مستحق باشند که از آن کرد نظرت بنزهت آباد رعایت پروری نه نمایند - سرور اریس معذرت
بمنقصای دریافت والای خویش و بموجب پاس خاطر اخلاص مندان بغدادی متش آن دامیه اریوچه
خاطر متورند - و چون صورت لزومی انعام یافته بود رای صواب اندیش بران قرار گرفت - که یکی از
درست کرداران معامله دان بآن دیار فرستاده شود - تا چهچنانکه بآن بارگشت معلوم جزو گرانهای
حقیقت زدرده آمد باین ادای نیابتی پاس ظاهر نیز شده باشد - سلطان خواجه نقشبندی را (که از صفای
مذکوره نصیب فرار داشت) در تاریخ مسطور امیر حاج گردانیده رخصت ازانی داشتند - و مبلغ
شش لک روبه نقد و دوازده هزار خلعت ضمیمه انضال گشت - تا بفروغ دیده وری مراتب شایستگی
احسان دریافته بخشش ستوده نماید - و عامه غربت گزینان این راه دراز را بجزائل انعام به نیاز
گرداند - و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که تجرد منشان آن مرز (که ارشاد بدو استن نفس درون
فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاج مندان قناعت پیشه آن بوم نگاشته قلم تحقیق ساخته
نسخه منقح بدرگاه والا آورد - غرض ازین اندیشه قدسی آنکه هر سال یکی از آگاه دین بارگاه ابدال
بدان دیار رفته عموم محتاجان آن ناحیه را از مایده احسان شاهنشاهی چون آرزو مندان سایر انلیم
احتفاظ وافر بخشد - درین قافله سعادت اصناف آدمی علی الخصوص منسوبان خانواده نظر و اشراق
و منتسبان استدلال و شهرد فرادان بار دولت بستند - هرگز چنین وفور برکات طلب ار هندوستان
عزیت آن صوب نکرده بودند - سعادت یار کرکه و شاه خواجه و ملک محمود و قاضی عماد الملک و مولانا
عبدالرحمن واعظ و ملا عبدالله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین علی فرخاری و مولانا فضلی
نوشاد و شاه میرزا و جمال خان بلوچ رونور غربت گشتند - و رونور عاطفت فرمان مطاع شد
که امرای رخصت یافته بدرقه باشند - ^(۱۴) آن کاروان بزرگ از راه گریوا خلای با لشکر منصور بگردد
شدت - و از تنگیها و عقبها گذشته به پنواره رسید - از آنجا قطب الدین خان و راجه بیگوانداس
و سایر لشکر فیروزی (که باستیصال رانا تعیین شده بودند) بآن حدود معاونت نمود - بصوب برگردند
رانده شدند - و چون بموطن آن شوریده بخت پیوستند از سطوت عساکر نصرت انتقام بگری خمر

(۲) در [اکثر نسخه] نشان تخم حقیقت - و در [بعضی نسخه] حقیقی (۳) نسخه [۱] ملک محمود

پار و قاضی (۴) در [چند نسخه] مران کاروان بزرگ (۵) در [بعضی نسخه] بآن خدمت معاونت نموده •

